عدم انظلام

ستم ناپذیری

مصطفی دلشاد تهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عدم انظلام - ستم ناپذیری

نویسنده:

مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عدم انظلام – ستم ناپذیری

مشخصات کتاب

نوع:مقاله

پدیدآور:دلشاد تهرانی، مصطفی۱۳۳۴-

عنوان و شرح مسئولیت:عدم انظلام- ستم ناپذیری [منبع الکترونیکی] / مصطفی دلشاد تهرانی

توصیف ظاهری:۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۱۶ بایگانی: 146.4KB)

موضوع:حلف الفصول (پیمان)

محمد (ص)، پیامبر اسلام

مقدمه

«انه لاـ تظلمون ولاـ تظلمون» (بقره /۲۷۹).نه ستم می کنید و نه ستم می پذیرید.«انظلام» یعنی تن به ظلم دادن، زیر بار ستم رفتن، که هرگز رسول خدا (ص) و اوصیای او و پیروان حقیقیشان تن به ظلم نداده اند. این امر را به روشنی در سراسر حیات نورانی رسول اکرم (ص) و اوصیای گرامیش مشاهد می کنیم. نه تنها پس از بعثت، بلکه پیش از بعثت نیز؛ آن حضرت هرگز زیر بار ستمی نرفت و تلاش کرد با روحیه «انظلام» در جامعه برخورد کند و از مظلوم دفاع نماید و حق مظلوم را بستاند تا زمینه ظلم پذیری رفع شود. نمونه برجسته این دوران واقعه مشهور «حلف الفضول» است. مورخان ذکر کرده اند که حضرت بیست سال بیشتر از عمرش نمی گذشت. [۱] ، یعنی بیست سال پیش از بعثت، در یک حرکت ضد ظلم، حرکتی که منجر می شد به شکستن جو انظلام، شرکت کرد، گرفته اند مردی از «بنی زبید» در ماه ذی القعده وارد مکه شد و کالایی داشت، «عاص بن وائل سهمی» آن کالا را خرید ولی از پرداخت بهای آن خودداری کرد؛ کار به مشاجره کشید و مرد زبیدی توان آنکه حق خود را بگیرد نداشت، ناچار بالای کوه «ابوقیس» رفت و تظلم نمود و آزادگان قریش را به دفاع از مظلوم و جلوگیری از انظلام فراخوان و چنین گفت:یا للرجال لمظلوم بضاعته ببطن مکه نائی الحیٌ و النّفران الحرام لمن تمت حرامته ولا حرام لثوبی

لابس الغدر [۲] .ای مردان (قریش) به دادستمدیده ای که کالایش را در مکه به ستم گرفته اند و دور از طایفه و کسان خویش است برسید.حرمت، خاص کسی است که حرمت نگه دارد و کسی که جامه خیانت پوشیده حرمت ندارد. پس «بنی هاشم» و «بنی مطلب بن عبد مناف» و «بنی زهره بن کلاب» و «بنی تیم بن مره» و «بنی حارث بن فهر» در خانه «عبدالله بن جدعان تیمی» جمع شدند و پیمان بستند که هر ستمدیده ای را یاری کنند و در گرفتن حق مظلوم همداستان باشند و اجازه ندهند که در مکه بر احدی ستم رود. [۳] گفته اند نخستین کسی که در این کار پیشقدم شد «زبیر بن عبدالمطلب» بود [۴] و خود وی در این باره گفته است:حلفت لنقعدن حلفا علینا و ان کنّا جمیعاً اهل دارنسمیه الفضول اذا عقدنا بعزبه الغریب لدی الجوارو یعلم من حوالی البیت انا اباه الضیم نهجر کل عار [۵] .سوگند یاد کردم که پیمانی درباره خودمان ببندیم، هر چند که ما جملگی اهل خانه هستیم.و چون پیمان بستیم، آن را «فضول» نام نهادیم، تا بیگانه هنگام پناه جستن (در سایه آن عزت یابد و آنان در اطراف خانه هستند بدانند که ما تن به ستم نمی دهیم و از هرگونه ننگی دوری می کنیم.از رسول خدا (ص) روایت شده است که پس از مهاجرت به مدینه فرمود:«لقد شهدت حلفاً فی دار عبدالله بن جدعان لو دعیت الی مثله لا جبت و ما زاده الاسلام الا تشدیداً.» [۶] .در خانه عبدالله بن جدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت کنند اجابت می کنم

و اسلام جز استحکام چیزی به آن نیفزوده است.به تعبیر پیامبر، اسلام تنها این پیمان ضد ستم و محکمتر کرده است. این جهتگیری اسلام و سیره نبوی است. «حلف الفضول» حرکتی بود در جهت شکستن «انظلام»، و به قدری محکم و پا بر جا بود که نسلهای آینده نیز خود را موظف می دیدند به آن وفادار باشند و محترمش شمارند؛ چنانکه در دوران فرمانداری ولیدبن عتبه بن أبی سفیان، برادر زاده معاویه که از طرف او والی مدینه بود، حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بر سر مالی با وی اختلاف پیدا کرد و او راه زورگویی را در پیش گرفت؛ البته اوضاع مناسب یک قیام همگانی نبود، لذا حضرت به همین «حلف الفضول» که هنوز در خاطره ها بود متوسل شد تا جو «انظلام» را بشکند، و مردم را به حقوق خودشان آشنا کند و به آنان بیاموزد که در هیچ اوضاعی نباید تن به ستم دهند. از همین رو حسین بن علی، خطاب به ولیدبن عتبه چنین گفت:«احلف بالله لتنصفنّی من حقی او لآ خذن سیفی ثم لاقومنّ فی مسجد رسول الله – صلی الله علیه و آله – ثم لادعون بحلف الفضول.»به خدا سوگند که باید از در انصاف در آیی وگرنه شمشیر خود را بر گرفته و در مسجد رسول خدا ایستاده و (قریش را) به حلف الفضول دعوت کنم.عبدالله بن زبیر که در آن صحنه حاضر بود گفت: به خدا سوگند که (حسین بن علی) به حلف الفضول بخواند، شمشیر خود برگیرم و همراه او برخیزم تا حق خویش پستاند یا همگی جان بر سر این کار نهیم. چون ماجرا به گوش

مسور بن خزمه بن نوفل زهری رسید، او نیز همین سخن را گفت. عبدالرحمان بن عثمان بن عبیدالله تیمی نیز چون خبر یافت همان گفت. این سخنان به ولید رسید و از سر ناچاری از زور گویی خویش دست کشید و از در انصاف درآمد و حق حسین را پرداخت. [۷] .مشاهده می کنیم که حسین (ع) با این سخن که اگر بر من اجحاف کنی دست به قبضه شمشیر می برم و در مسجد رسول خدا می ایستم و مردم را به آن پیمانی دعوت می کنم که پدرانشان و نیاکانشان بنیانگذاران آن بوده اند، فضای انظلام را می شکند، وحشت فرمانـدار مدینه را می گیرد و به ناچار دست از اجحاف می کشد. روشن است که حرکت ضد ظلم و ضد انظلامی که رسول خدا (ص) به شرکت در آن افتخار می کرد، سالیان دراز پس از عقد پیمان چگونه نقش اجتماعی - سیاسی خود را نشان می دهد و روح آزادگی و ستم ناپذیری را جان می بخشد.عدم انظلام، اصلی بود که اسلام و سیره نبوی محکمترش ساخت و اسوه نیکوی اسلام، در دوران بعثت و قیام خویش هرگز تن به ظلم نداد، نه ستم کرد و نه ستم پذیرفت که این تربیت الهی و قرآنی است: «لا ـ تَظْلِمُون ولا ـ تُظْلَمون.»«جلمه،، لا ـ تَظْلِمونَ و لا ـ تُظْلَمون،، گرچه در مورد ربا خواران آمده ولی در حقیقت یک شعار وسیع و پرمایه اسلامی است که می گوید به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری بپرهیزند، از تن دادن به ظلم و ستم نیز اجتناب ورزند. اصولاً اگر ستمکش نباشد ستمگر کمتر پیدا می شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند،

کسی نمی تواند به آنها ستم کند. باید پس از آنکه به ظالم بگوییم ستم مکن، به مظلوم بگوییم تن به ستم مده!» [۸] ستم پذیر است که ستمگر پرور است و انسانهایی که پذیرای ولایت جور می شوند، به جائر میدان رشد و سلطه می دهند، چنانکه از نبی اکرم (ص) نقل شده است:«کما تکونون یولی (اویومر) علیکم» [۹] .هرگونه که باشید بر شماحکومت و سرپرستی می شود.و این قرآن کریم است که به منظور شکستن فضای ستم پذیری، توصیه به «هجرت» و نماندن در جامعه ای می کند که توان اصلاحش نیست. تأکید تربیت قرآنی بر آن است که اگر قادر به اصلاح بودید، فضای عفن ظلم را دگرگون سازید و اگر جای دگرگونی نبود، تعفن ستم را به جان نخرید و بندهای تعلق را بگسلید و خود را از مناسبات ظالمانه وارهید. یک از موارد «هجرت» همین است: برای پرهیز از انظلام، نه اینکه زیر بار ستم ماند و توحیه گر مناسبات ظالمانه بود که کاری نمی شود کرد، می گوید: نایست، نمان، بکن و برو!«و الذین هاجروا فی الله من بعد ماظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنه ولاجر الاخره اکبر لو کانوا یعلمون.» [۱۰] .و آنها که مورد ستم واقع شدند، سپس برای خدا هجرت کردند، در این دنیا جایگاه(و مقام) خوبی به آنها می دهیم و پاداش آخرت اگر بدانند از آنهم بزرگتر است.خداوند تشویق و ترغیب به بریدن از انظلام می کند. آنان را که می بینند اگر بمانند باید تن به ستم دهند، توصیه به رفتن می کند و عاقبت نیکویی بر ایشان تصویر می نماید. و در مقابل، آنان که می مانند و پذیرای ستم می شوند را مورد مؤاخذه قرار می دهد؛ از آنها با

بیانی تند و سراسر شماتت سخن می گوید:«ان الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم؟قالوا: کنا مستضعفین فی الارض. قالوا: الم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم وساءت مصیراً. الاّ المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیله ولا یهتدون سبیلاً. فاولئک عسی الله ان یعفوعنهم و کان الله عفواً، غفوراً. و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغماً کثیراً وسعه و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و کان الله غفورا رحیما.» [۱۱] .کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند و به آنها گفتند: شما در چه حالی بودید؟ گفتند: ما در سرزمین خود تحت فشار و استضعاف بودیم؛ آنها (فرشتگان) گفتند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ پس آنها (عذری نداشتند و)جایگاه هشان دوزخ است و بد بازشتنگاهی است مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی (که به راستی تحت فشار قرار گرفته اند) که نه چاره ای دارند و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می یابند. آنها را ممکن است خدا مورد عفو قرار دهد و خداوند عفو کننده و آمرزنده است و کسی که در راه خدا هجرت کند، نقاط امن فراوان و گسترده ای در زمین می یابند، و کسی که از خانه اش به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او بیرون رود سپس مرگش فرا رسد، پاداش او برخداست و خداوند آمرزنده و مهربان است.خداوند برای آنکه انسانیت انسان، شرافت و کرامت بنی آدم و ایمان مؤمن زیر چکمه های

انظلام لگدمان نگردد، امر به «هجرت» می کند: «حق و آزادی همیشه در زیر سقفهای کوتاه و در پس درهای بسته و حصارهای تسخیرناپذیر، خفقان گرفته اند و مرده اند! همیشه!در اینجا گویی خداوند به انسانی که در دلش آتش ایمانی و بر شانه هایش سنگینی رسالتی را احساس می کند فرمان می دهد که: عزم خدا کرده ای، خانه ات را رها کن! بگریز! «نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم» خانه ات، خانواده ات، شهرت و قومت آنجاست که آزادیت آنجاست، ایمانت آنجاست؛ در آنجا که ستم می شود و حقیقت به اسارت می افتد ممان که «برو بحر فراخ است و آدمی بسیار.» آنان که به خاطر حفظ سروسامان و جان و مال خویش تسلیم می شوند و می مانند، به خود ستم کرده اند و از آنچه برای حفظ و کسب آن، آزادی و ایمان خویش را فروخته اند محروم خواهند گشت و بر عکس آنان که در راه خدا از هر چه دارند می گذرند و هجرت می کنند بیش از آنچه با هجرت از دست داده اند، در هجرت به دست خواهند آورد.»پیامبر، چنین کرد؛ همه علاقه ها را برید تا به انظلام تن ندهد، نه آنکه از اعدا گریخت. پس از ۱۳ سال تلاش بی وقفه و مبارزه بی امان در جهت گسترش اندیشه توحید و تحول انسان از ظلمات به سوی نور، دیگر مکه را یارای تحمل آنان نبود و جای رشد اسلام در آن به مرز خود رسیده بود؛ پیامبر برای به دست آوردن اوضاع مساعد و امکانات تازه در مبارزه علیه محیط سیاسی و اجتماعی ظالمانه شهر خویش، و به عبارت دیگر، ترک جامعه خود برای بازگشت پیروزمندانه به آن، هجرت کرد. [۱۲] .عقده

قومیت مسـلم گشود از وطن آقـای مـا هجرت نمودپس چرا از مسـکن آبـا گریخت تو گمـان داری که از اعـدا گریخت قصـه گویان حق زما پوشـیده اند معنی هجرت غلط فهمیده اندهجرت آیین حیات مسـلم است این ز اسباب ثبات مسلم است معنی او از تنـک آبی رم است ترک شـبنم بهر تسـخیر یم استبگذر از گل گلسـتان مقصود تست این زیان پیرایه بنـد سود تست مهر را آزاده رفتن آبروست عرصه آفاق زیر پای اوستهمچون جو سرمایه از باران مخواه بیکران شو در جهان پایان مخواه بود بحر تلخ رو یـک سـاده دشت سـاحلی ورزیـد و از شـرم آب گشـتبایدت آهنـگ تسـخیر همه تا تو می باشـی فراگیر همه [۱۳] .در این راسـتاست که قرآن کریم «هجرت» را وسـیله نیک زیستن این جهانی و اجر بزرگ آن جهانی معرفی می کند و عامل آزادی و آسایشـش می دانـد، و پیـامبر برای حاکمیت بخشـیدن اسـلام و خارج ساختن سـرنوشت مظلومان تاریـخ و شـکسن حصارهای انظلام بایـد مکه را ترک می کرد: «اکنون مکه سـرزمین اجـداد و اقوام و خاطرات پیغمبر، در چنگ قریش است و سـیزده سال مبارزه مداوم در حصارهای اسـتوار و سـقف کوتاه و سـنگین شهر روزنه ای به بیرون نگشاده است. یا باید ماند و مرد و یا باید برای نجـات ایمان و آزادی و انجام رسالت بزرگ خـدایی و جهانی به هجرت پرداخت. به گفته ژرژ گئورگیو:«قبیله و خانواده تنهـا درختی است که در صـحرا می رویـد (شـجره) و هیـچ فردی جز در پنـاه آن نمی توانـد زنـدگی کنـد و محمـد یا هجرت خویش شـجره ای را که از خون و گوشت خانواده اش پرورده شده بود برای پروردگارش قطع کرد.» محمد باید مکه را ترک گوید،

به کجا؟ «هر جا که اینجا نیست» هر جا که جایگاهی برای آزاد زیستن و پایگاهی برای جهاد هست و پیغمبر از پیش، یثرب را برای چنین کاری آماده کرده بود.» [۱۴] .بنابراین آنجا که قدرت مقابله نیست، توان مبارزه رویاروی وجود ندارد، مرداب انظلام در انتظار فرو بردن شرافت، آزادی و ایمان است، تن به ظلم نباید سپرد، باید رفت:ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم موج ز خود رفته ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می روم گر نروم نیستم [۱۵] .و آن گاه که حصارهای انظلام را شکستید و توان مبارزه با ظلم را یافتید، مبارزه کنید، ستم و ستم پذیری را دفن کنید. خداوند اذن مبارزه می دهد:«اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر، الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز.» [۱۶] .به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، زیرا مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنهاست. همانها که به ناحق از خانه و کاشانه خود (بدون هیچ دلیلی) اخراج شدند، جز اینکه می گفتند پروردگار ما «الله» است؛ و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آیینش

دفاع نمایند) یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.خداوند به آنان که مورد ظلم واقع شده اند، اجازه مبارزه داده و این اجازه را با وعده نصرت خویش تحکیم نموده است، و این واقعیت را گوشزد کرده است که اگر اهل توحید تن به ستم بسپارند و نظاره گر ظلم و ظالم باشند، همه پایگاههایی که نام خدا در آن برده می شود نابود می گردد. بدین ترتیب برای اینکه انسان در گنداب انظلام نپوسد و برای آنکه بیاموزد تن به ظلم ندهد، می فرماید: یا باید هجرت کند تا شرافت و ایمان و آزادی و عزت خویش را حفظ کند و با دست یابی به پایگاهی جدید، مبارزه را تداوم بخشد، و یا بماند و استقامت ورزد و مبارزه کند؛ جز آنان که هیچ راهی برایشان نیست.خداوند قوی و عزیز است و اهل ایمان به اتکای او با قوت و عزت. اسلام دین قوت است، نه انظلام.

مقابله ستم و ستمگران

در اینجا پرسشی مطرح است و آن اینکه موضع انسان مقابل ظلم و قدرت طغیانگر و ستم پیشه چه باید باشد؟ آیا تسلیم شود، تمکین کند و ستم را بپذیرد؟ یا نه، مقاومت نماید، قیام کند و ستم را نپذیرد؟ آیا چنانکه برخی گمان کرده اند حاکمیت ستم و ستمگران از باب قضا و قدر الهی است و خواست اوست و لازمه رضا به تقدیر الهی رضایت به ظلم و تمکین به ظالم است، یا خیر؟ پاسخ عقل و شرع در این باره روشن است. نه عقل اجازه ستم پذیری می دهد و نه شرع. [۱۷] خداوند هرگز به ظلم راضی و خواهان ستمی نیست:«و ما الله یرید ظلماً للعباد.» [۱۸] .و خداوند

ظلم و ستمی بر بندگان نمی خواهد.و هرگز امر به سوء و فحشاء نمی کند:«قل ان الله لایأمر بالفحشاء أتقولون علی الله ما لا تعلمون.» [۱۹] .بگو: مسلماً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا آنچه را نمی دانید به خدا می بندید؟بلکه به عدالت می خواند و دستور می دهد:«ان الله یامر بالعدل.» [۲۰] .بیقین خدا به عدل فرمان می دهد.به قیام به عدالت و قسط امر می کند:«کونوا قوامین بالقسط.» [۲۱] .برپا دارندگان پیوسته عدالت باشید.خداوند جز داد نمی کند و اگر ستمی هست از او نیست، از انسان است و باید آن را برهم زد:«ان الله لا یظلم الناس شیئاً ولکن الناس انفسهم یظلمون.» [۲۲] .بی گمان خداوند هیچ ستمی به آدمیان نمی کند ولکن آدمیان خودشان ستم می کنند.بنابراین، «دین» – و نه آنچه نامی از دین دارد و در حقیقت افیون توده هاست – به عصیان علیه ستم و همه ستمگران و آنان که اسارت توده ها را می طلبند، می خواند:– اشراف زالو صفتی که جز با مکیدن شیره جان محرومان پروار نمی شوند و برقرار نمی مانند.– زورمندانی که قدرت خویش از ناتوانی مردمان می گیرند و نان خود در انظلام آنان می جویند.– مزورانی که با ادعای دینداری و با تحریف قضا و رضای الهی بندهای بردگی زر و زور را استوار می کنند.خداوند به وسیله حجت باطنی و حجت ظاهری، [۲۳] راه را روشن کرده است و جای توجیه برای تن دادن به ستم نگذاشته است. البته ستمگران، در لوای تعظیم شعائر دینی و انجام مراسم مذهبی به قلب حقایق و محو عدالت کمر می بندند و در پوشش مذهب، هویت مذهبی انسانهای تحت ستم را مسخ می کنند و با به استضعاف کشیدن آنها زمینه انظلام را

آماده می سازنـد، تا هر گونه که خواسـتند در همه چیز آنان تصـرف کنند. اما به همه اینها؛ۧ۷۷ چه عذری برای پذیرفتن سـتم و فرمانبری سـتمگران و پیروی فاسقان هست، که خداوند به حکم الهامات فطری و با وجود نمونه های عینی راه توجیه و گریز را بسته است و در منطق دین، تمکین به جهل و جور مردود است. قرآن کریم در مقام مذمت و طرد آنان که تن به ستم می دهند و پیرو سـتمگران و بـدکاران می شوند در مواضع گوناگون روشـنگری کرده است. در سوره سـبأ صـحنه ای از قیامت را چنین تصویر می کند:اگر ببینی هنگامی که این سـتمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) بازداشت شده اند (از وضع آنها تعجب می کنی) در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد. مستضـعفان به مستکبران می گویند: اگر شما نبودیـد ما مؤمن بودیم! (اما) مسـتکبران به مستضـعفان پاسخ می دهند: آیا ما شـما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شـما آمـد (و آن را به خـوبی دریافتیـد) بلکه شـما خود مجرم بودیـد! مستضـعفان به مسـتکبران می گوینـد وسوسه هـای فریبکارانه شـما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد) هنگامی که به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و شریکهایی برای او قرار دهیم. آنها هنگامی که عـذاب (الهی) را می بینند ندامت خود را کتمان می کنند (مبادا بیشتر رسوا شوند) و ما غل و زنجیر در گردن کـافران می نهیم. آیـا جز آنچه عمل می کردنـد به آنها جزا داده می شود؟ [۲۴] .در این آیات موضعگیری دو گروه ستمگر (مستضعفان و مستکبران) در رویارویی با هم مشخص شده است. ستم پیشه و ستم پذیر هر

دو مجرمند و هر دو با عنوان ظالم در عذاب. و آن گاه که مستضعفان جرم ستم پیشگی خود را به گردن مستکبران می اندازند، آنها پاسخ می دهند که با وجود حجتهای روشن و پس از آمدن هدایت چه جای گریز از مسؤولیت که شما خود مجرم بودید. و حقیقت همین است آن که ستم می کند مجرم است و آن ستم می پذیرد نیز. مستعضفان چشم و گوش بسته دنباله رو آنهایی بوده اند که راه کبر و غرور طی کرده و به سلطه جویی پرداخته بودند. آنها به سبب زبونی خویش، تن به ستم داده و در آن موقعیت در صدد تبرئه خویش بر می آیند و به ستمگران و پیشوایان گمراهی می گویند اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم و منظورشان این است که شما ما را مجبور و وادار به کفر کردید و بین ما و ایمان حائل شدید، اما هیچ توجیهی از آنان پذیرفته نیست. آنها از حجت درونی و بیرونی برخوردار بودند و با وجود عقل و اراده به کفر و الحاد روی آوردند و تن به جرم سپردند. هر دو گروه مجرمند و گرفتار عملکرد خویش که از پیش فراهم ساخته اند. این اعمال و کردار آنهاست که به صورت زنجیرهایاسارت بر گردن و دست و پایشان گذارده شده است. هر دو گروه در این جهان در اسارت بوده اند و در آن جهان نیز در اسارت خواهند بود. مستکبران در اسارت زر و زور و تزویر و مستضعفان در اسارت نفع و ترس و جهل. اسارت آن جهانی تجسم اسارتهای این جهانی است.در صحنه دیگری عاقبت کفر پیشگان پیرو پیشوایان تبهکار را به تصویر کشیده

و می فرمایـد:«ان الله لعن الکـافرین و اعـدلهم سـعیراً. خالـدین فیهـا ابـداً لا یجـدون ولیاً ولا نصـیراً. یوم تقلّب وجوههم فی النار یقولون یالیتنـا اطعنا اللّه و اطعنا الرسولا.» [۲۵] .خداونـد کـافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشـته) و برای آنها آتش سوزاننـده ای آمـاده نموده است. همواره در آن تا ابـد خواهنـد مانـد و ولی و یاوری نخواهنـد یافت. در آن روز که صورتهای آنهـا در آتش (دوزخ) دگرگون خواهـد شـد (از کار خود پشـیمان می شونـد و) می گوینـد ای کاش خـدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم.آن گـاه این پیروان نگون بخت می گوینـد که مـا فقـط پیرو بزرگان و رؤسای خود بوده ایم، پس آنان را دو برابر عـذاب کن:«و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراء نا فاضـلونا السبیلا. ربنا آتهم ضـعفین من العـذاب و العنهم لعناً کبیراً.» [۲۶] .می گوینـد پروردگارا ما از رؤسا و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه کردنـد پروردگارا آنها را از عذاب، دو چندان ده، و آنها را لعن بزرگی فرما.آنها که خود گمراه بوده اند و ازگمراهان پیروی کرده اند از خدا می خواهند که گمراه کنندگان آنها را به عـذاب مضاعف مجازات کنـد، چرا که پیشوایان و سـردمداران آنها گمراه بودنـد و گمراه کردنـد، فاسـد، بودند و فاسـد کردنـد، و جـالب توجه است پاسـخ خداونـد هب پیروان گمراهی و تن سپردگـان به سـتم که خواهان عـذاب دو چنـدان برای پیشوایان گمراهی و سـتمگران هسـتند. می فرمایـد: هم عذاب آنها مضاعف است و هم شـما!«قالت اُخرئهم لاُ ولئهم ربنا هؤلاء أضـلونا فـاتهم عـذاباً ضـعفاً من النـار قال لکل ضـعف ولکن لا تعلمون.» [۲۷] .گروه پیروان دربـاره پیشوایـان خود می گوینـد: پروردگارا

اینها بودند که ما را گمراه کردند، پس کیفر آنها را از آتش دو برابر کن. می فرماید: برای هر کدام (از شما) عذاب مضاعف است ولی نمی دانید.آنها هر دو مانند همند. اگر پیشوایان گمراه بودند و به گمراهی کشیدند، پیروان نیز گمراه بودند و تن به گمراهی سپردند؛ اگر آنها ستم پیشه بودند، اینها هم ستم پذیر بودند؛ و اگر پیروان، پیشوایان را در گمراهی و ستمشان تأیید نمی کردند و نسبت به انحرافات و تباهیهای آنها سکوت نمی کردند و گرد آنها را نمی گرفتند، آنها قدرتی بر گمراهی و ستمگری نداشتند. پی از این نظر هیچ یک بر دیگری امتیازی ندارند:«و قالت اولئهم لا خراهم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون.» [۲۸] .و پیشوایان آنها به پیروان خود می گویند شما امتیازی بر ما ندارید، پس بچشید عذاب (الهی) را در برابر آنچه انجام می دادید.آنان که رهبران و پیشوایان خود را چشم و گوش بسته دنبال می کنند و نسبت به عملکردهای باطل آنها بی تفاوت می مانند و ستمگری آنها را می پذیرند، زندگی این جهانی و آن جهانی خود را تباه می کنند. شناختهای قلبی و ملاکهای عقلی و عمل نمونه های عینی به گونه ای است که همه انسانها می توانند به این تشخیص برسند که نباید تن به ستم دهند، هر چند که ستمگر چهره ای وجیه داشته باشد و ستم خود را در پوشش دین به اجرا در آورد هر چند که عنوان خلیفه پیامبر و علم و فقیه و شیخ و زاهد بر خود حمل کند. عوام مردم – و نه تنها خواص – قادر به چنین تشخیصی هستند و جای هیچ عذر و بهانه ای نیست.

اگر عـوام مسـلمانان سـخنان عالمـان و پیشوایـان خود را در حـالی که آلوده به دروغگویی و حرام خواری و تعصب خشـک و دلبسـتگی به دنیا هسـتند، بپذیرند و به دنبال آنها روند، همچون عوام یهودند که خداوند در مقام نکوهش آنان به سـبب همین ویژگی فرموده است:«و منهم امّیون لاـ یعلمون الکتـاب الا امانیّ و ان هم الا یظنون.» [۲۹] .و پاره ای از آنهاافراد عوامی هسـتند که کتاب خـدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند و تنها به پندارهایشان دل بسـته اند.آنها دنبال و هم و گمان خود می رفتنـد و عالمان و پیشوایان خود را با آنکه حال و وضع تباهشان را می دیدند، باز هم پیروی می کردند. در تفسـیر این آیه شریفه حدیثی نقل شده است که نظر آیه را درباره تقلید بجا و نابجا و سـکوت نسـبت به سـتم علما و پیشوایان مشـخص کرده، نظر امـام معصـوم را در انطبـاق آیه بـا عوام مسـلمانان و میزان شـناسایی علمـای حق و نـاحق روشن می سـازد: [۳۰] «مردی به حضرت صادق (ع) عرض کرد که عوام یهود از کتاب همان را می دانستند که از علمای خود شنیده بودند و راهی نداشتند جز اینکه از علمای خود هر چه می شـنوند قبول کننـد و پیروی نماینـد پس چرا قرآن آنها را از این پیروی و تقلیـد سـرزنش کرده است؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام مـا هست؟ آیـا عوام یهود ماننـد عوام ما نیسـتند که از علمای خود پیروی می کننـد؟ (اگر تقلیـد و پیروی عوام از علما مـذموم است پس عوام ما نیز که از علما پیروی می کننـد بایـد مورد مـذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی بایست

قول علمـای خود را بپذیرنـد اینهـا نیز نبایـد بپذیرنـد.) حضـرت فرمود: عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از یک نظر فرق دارنـد و از این نظر مثـل همنـد؛ از آن نظر که مثـل هم می باشـند خداونـد عوامما را نیز به آن نوع تقلیـد از علما مـذمت کرده است، امـا از آن نظر که فرق درانـد، نه. آن شـخص گفت: ای فرزنـد رسول خـدا این موضوع را برایم روشن کن. امـام فرمود: عوام یهود علمای خود را در عمل دیـده بودند که صـریحاً دروغ می گویند، حرام می خورند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام را به خاطر شـفاعتها، رودربایستیها و سازشـکاریها تغییر می دهنـد؛ می دانسـتند علمایشان چنان متعصـبند که در اثر آن یکسـره از آیین خود دست می کشـند (و درباره افراد و اشـخاص عصبیت به خرج می دهند و حب و بغض شخصی را دخالت می دهند). اگر مخالف کسـی باشـند حق وی را به دیگری می دهند که مسـتحق نیست و برای خاطر دوسـتان و طرفداران خود به دیگران ستم می کننـد و مرتکب محرمات الهی می شوند. عوام یهود به حکم شـناختهای فطری خود (که خداوند در سـرشت هر کس قرار داده است) می دانسـتند که هر کس چنین اعمالی داشـته باشـد فاسق است و نباید قول او را پیروی کرد و نباید قول خدا و پیامبران خود را از زبان او پـذیرفت چون عوام یهود از این افراد پیروی کردنـد خداوند مذمتشان کرده که نبایستی گفته آنها را بپذیرند و عمل کنند بر این مردم واجب بود که خود در کار رسول خدا نظر می کردند زیرا دلیلهای راستی او واضـحتر از آنها بود که پوشیده ماند و مشهورتر از

آن بـود که برای آنـان واضـح نشـود عـوام مـا نیز اگر از فقهـای خود فسق آشـکار و تعصب نابجـا و توجه به دنیـا و امور حرام مشاهـده کننـد، و ببیننـد آنها چون به زیان کسـی تعصب ورزند از میانش می برند و از هستیش می اندازند، گرچه سـزاوار آن باشد که کارش اصـلاح شود و چون به سود کسـی سر تعصب آیند به وی نیکی و دستگیری می کنند گرچه سزاوار خواری و اهانت باشد، و باز هم به تقلید از ایشان ادامه دهند آنان نیز همچون قوم یهودند که خدا ایشان را به سبب تقلید کردن از فقهای فاسق مذمت کرده است اما آن کسـی از فقها که پاسدار نفس و نگهبان دین و مخالف با هوای خود و فرمانبردار امر خدا باشد بر عوام واجب است که از او تقلیـد کننـد و این اوصاف جز در بعضـی از فقیهان شـیعه نیست، نه در همه آنان. پس هر کس از فقها مرتکب کارهای زشت و قبیـح شود، به راهی برود که دیگر فقیهان فاسق رفتنـد، از زبان او سـخنی از طرف ما نپذیریـد. و هیچ ارزش و احترام و حرکتی برایش قائل نباشید.» [۳۱] .مردمی که پس از پیامبر (ص) با تبعیت کور خود از سـران و بزرگان موجبات تباهی خویش و تثبیت و تحکیم «انقلاب علی الاعقاب» [۳۲] را فراهم کردن، از مصادیق روشن تطبیق آیه مورد بحث بـا مسـلمانان است.آنـان که علی رغم آن همه تأکیـدهای قرآن کریم و بر پرهیز از پیروی کورکورانه از آباء و اجـداد، محیط، بزرگان و پیشوایان و اکثریت؛ [۳۳] به راه جاهلیت رفتند و تن به ستم دادند. سخنان

ابیّ بن کعب انصاری (از بزرگان انصار [۳۴] - مؤیّد این امر است. ابی بن کعب روزی در زمان خلیفه دوم در منزلش در حالی که عده ای جمع بودند سخنانی علیه حکومت و مردمی که با پیروی باطل خویش آسیای ستم را به گردش در آوردند گفت و چنین اظهار کرد: «به خدا سوگند آن روز که رسول خدا رحلت کرد این امت با سروصورت به خاک درغلتید و هنوز از جای خود برنخاسته است به خدا سوگند اگر تا روز جمعه زنده بمانم، خطابه ای بخوانم که جانم را بر سر آن بگذارم. آگاه باشید که صاحبان بیعت و پیمان تباه شدند. خداوند از رحمت خود دورشان سازد به خدا که من بر تباهی آنان افسوس ندارم من بر امت محمد (ص) افسوس می خورم که با پیروی آنان تباه شدند.» ابی بن کعب این سخنان را اوایل هفته با دوستانش گفت ولی تا روز جمعه زنده نماند تا دست به افشاگری زده، تباهی رهبران و پیروان را فریاد کند. چهارشنبه یا پنجشنبه همان هفته فریاد جارچی بلند شد که ابی بن کعب دار فانی را وداع کرده است. [۳۵] او هر که بود و هر گرایش که داشت، حقیقت تلخی را بر زبان آورده بود که نمی بایست به زبان می آورد. این حقیقت که امت پیامبر با پیروی کور از سران و بزرگان تباه شدند آنها با پذیرش ستم و سپس با توجیه ستم پذیری خود بنیان کجی را گذاردند که پیوسته ادامه یافت و کجیها و تباهیهای فراوان را به دنبال خود آورد.

توجیه انظلام

دستهایی برای تحکیم این بیعت کور و پذیرش امرا و حکام -

هر که باشند و هر چه بکنند - به جعل احادیث پرداختند [۳۶] و کار بدانجا رسید که مجموعه ای از احادیث توجیه کننده ستم پـذیری پیـدا شد و این حرکت تا آنجا؛»ٌّ پیش رفت که در کتب حدیث بابهایی برای انظلام باز شد. چنانکه در صـحیح مسـلم در کتـاب الامـاره به بابهایی با عناوین زیر بر می خوریم: [۳۷] .«باب الامر بالصبر عنـد ظلم الولاه و استئثارهم» (باب دسـتور به تحمل سـتم پیشوایان و اسـتبداد آنها)، «باب فی طاعه الامراء و ان منعوا الحقوق» (باب اطاعت حکام هر چند که حقوق مردم را نپردازنـد). «باب وجوب ملازمه جماعه المسـلمین عنـد ظهور الفتن و فی کل حال و تحریم علی الطاعه و مفارقه الجماعه» (باب واجب بودن همراهی بـا توده مسـلمانان در حـال پیـدایش فتنه هـا و در همه حـال و حرام بودن خروج بر حکومت و جـدایی از جمـاعت). در این راسـتا ابو هریره از پیامبر (ص) نقل کرده است: «من یطع الامیر فقـد أطاعنی و من یعص الامیر فقـد عصانی.» [۳۸] .(هر کس زمامدار را فرمان برد، مرا فرمان برده، و هر کس زمامدار را سـرپیچی کند از من سرپیچی کرده است). و نیز از آن حضـرت نقل کرده است: «علیک السـمع و الطاعه فی عسـرک و یسـرک و منشطک و مکرهک و اثره علیک.» [۳۹] (بر تو بـاد اطـاعت کامـل - شـنیدن و فرمـان بردن - در سـختی و گشایش، در شادی و انـدوه و در حالی که (حاکم) خودپسـندی وا اسـتبداد کنـد). از اسـیدبن حضـیر نقـل شـده است که پیامبر به مردی از انصار فرمود: «انکم سـتلقون بعـدی اثره، فاصبروا حتی تلقونی علی الحوض.»

[۴۰] (شما پس از من با استبداد و خودپسندی روبرو می شوید، پس تحمل کنید تا در حوض (کوثر) مرا ملاقات کنید). و نقل کرده انـد که پیـامبر در پاسـخ به این پرسـش که در آن هنگـام که فرمانروایـانی بر مـا حـاکم شدنـد که از مـا حـق خود را می خواستند ولی حق ما را نمی دادند چه باید کرد فرمود: «اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم.» [۴۱] (بشنوید و اطـاعت کنیـد که آنـان مسؤول وظـائف خویش و شـما مسؤول وظایف خویشـید). یعنی وزر و وبال کارشان گردن خودشان است و شـما هم به تکلیـف خود که اطـاعت است عمـل کرده ایـد و جز این تکلیفی نداریـد. و نیز ابوهریره از رسول خـدا نقل کرده است: «من خرج منالطـاعه و فـارق الجماعه فمات مات میته جاهلیه.» [۴۲] (کسـی که از اطـاعت (حاکم) خارج شود و از جماعت (مسـلمانان) جدایی جوید و بمیرد، به مرگ جاهلیت (شرک و کفر) مرده است). و بر همین اساس از آن حضرت نقل کرده انـد: «اطع کـل أمیر و صل خلف کل امام.» [۴۳] (هر فرمـانروایی را اطـاعت کن و پشت هر پیشـنمازی ادای نماز کن). با همین جهتگیری است که آورده اند: «السـلطان ظل الله فی الارض فمن اکرمه اکرمه الله و من اهانه اهانه الله.» [۴۴] (پادشاه سایه خـدا در زمین است، پس هر کس او را گرامی دارد خـدا را گرامی داشـته و هر کس او را خوار کنـد خدارا خور کرده است). بنـابراین بایـد سـتم حاکمان را به جان خریـد و لطف یزدان دیـد؛ و از این رو درباره سلطان سـتمگر آمـده است:«... و ان جار اوخان اوظلم

کـان علیه الوزر و علی الرعیه الصبر.» [۴۵] (و هر چنـد که (فرمـانروا) سـتم پیش گیرد و خیانت ورزد و ظلم کنـد و بال کارش برخود اوست و مردم بایـد صبر پیشه کننـد). و اساساً در منطق این کـذابان و تباه کننـدگان دین و بر باد دهندگان شـریعت، در مقابل ظلم و ستم هیچگونه واکنشی نباید نشان داد؛ زیرا خوشایند سلطان نیست، و تا کاخ ستم بر پاست دوره رونق خیانتکاران است. حتی مظلومـانرا آن گونه بایـد تخـدیر مـذهبی کرد که زیر شـلاق سـتم نـاله نیز سـرندهند و غارت حیثیت و مالشان را با سکوت تحمل کنند: «تسـمع و تطیع للامیر و ان ضـرب ظهرک و اخذ مالک فاسـمع و اطع.» [۴۶] (همواره باید گوش به فرمان فرمـانروا باشـی، هر چنـد که پشـتت (با تازیانه) زده شود و مالت (به یغما) گرفته شود، گوش دار و اطاعت کن!) خیانتکاران به خدا، دین و خلق خدا، در این راسـتا، تا توانسته اند حدیث ساخته اند که راه هرگونه حرکت، مخالفت، مبارزه و قیام را ببندند. مسـلم بن ابی بکره از پـدرش از پیامبر نقل کرده است: «فتنه هایی پیدا خواهد شد که در آن شـخص خوابیده بهتر ا ز نشسـته و نشسـته بهتر از ایستاده و ایستاده بهتر از رونده و رونده بهتر از کوشش کننده است.» کسی گفت چه دستور می فرمایید. فرمود: «(هرگاه چنین فتنه هایی پیش آمد) کسی که شتر یا گوسفند دارد سراغ شتر و گوسفند چرانی و آن کس که زمین کشاورزی دارد سـراغ کشاورزی خود برود.» کسـی گفت: آنکه شتر و گوسـفند و زمینی ندارد چه کند؟ فرمود: «شمشـیرش را به سـنگی بکوبد و

بشکند (که با زمامداران جور مبارزه نکند).» [۴۷] .و این چنین ستم پذیری و سکوت مقابل ستمگر توجیه شده است، تا خواب راحت ستمگران توسط ستمدیدگان آشفته نشده، هر حرکت و مبارزه و قیامی علیه ستم ذبح شرعی گردد. به بیان استاد محمد جواد مغنیه: «بی گمان این گونه احادیث و این گونه سخنان از جانب عالم نمایان قدیم و جدیدی است که آلت دست حاکمان بوده، بنابر اراده و خواست آنها جعل گردیده است، چنانکه قرآن را نیز برای حفظ مصالح زمامداران خودسر ستم پیشه تفسیر می کنند.» [۴۸] .برخی مبتنی بر اینکه خروج بر حاکمان ستمگر و مبارزه با پیشوایان تباه کننده دین خدا، سبب اختلاف مسلمانان می شود و جماعت را به تفرقه می کشاند، از اساس، مبارزه و قیام را نفی کرده اند و به توجیه ستم پذیری پرداخته اند. برخی نیز با این باور که در صورت نپذیرفتن ستم و با قیام علیه ستمگر، امنیت به ناامنی و آرامش به وحشت و سکون زندگی به تزلزل تبدیل می شود، مبارزه و قیام را مردود دانسته اند. شیخ محمد ابوزهره می نویسد: سه امام اهل سنت: «مالك» و «شافعی»و«احمد» می گویند در برابر بیدادگری زمامداران باید صبر پیشه کرد. و همچنین آورده است که امام احمد حنبل به صراحت قائل است به اینکه باید در برابر ستم، صبر پیشه کرد و سکوت در برابر جور را واجب می داند و از خروج بر ستمگران و کمك به کسانی که علیه ستمگران خروج کرده اند نهی کرده و گفته است خروج بر امرا با شمشیر جایز نیست، هر چند که ستمگری کنند. [۴۹] و نیز می نویسد که در شرح موطأ آمده است ك

رأی امام مالك و جمهور اهل سنت بر آن است که اگر حاکم، ستمگری پیشه کند، اطاعت او بر خروج و قیام بر او سزاوارتر است. [۵۰] نسفی نیز در «شرح العقائد» همین اعتقاد درباره صبر بر اعمالستمگران و عدم خروج بر آنان را به ابوحنیفه نسبت داده است. با جوری در حاشیه خودش بر «شرح الغزی» و احمد دهلوی در کتاب خود «حجه الله البالغه» و ابن نجیم در «الاشباه و النظائر» و تفتازانی در «شرح جامع المقاصد» و بسیاری دیگر در آثار خود بر عدم خروج بر ستمگر و وجوب صبر برابر ستم و بیداد آنها تصریح کرده اند. حتی دهلوی اظهار می کند که خلیفه جز با کفر و انکار ضروری دین عزل نمی شود و به هیچ وجه فسق و ستم و تعددی به حدود شریعت و دریدن حرمتهای دین آسیبی به خلافت او نمی زند. [۵۱] این اندیشه تا بدانجا امتداد یافت که جماعتی از علمای اهل سنت قائل به تصویب «اماره الغلبه» یا «اماره الاستیلاء» شدند. فاجعه ای تباه کننده در جهت نابودی دین و هویت انسانی انسان. شیوه ای عالمانه برای ستم پذیری و توجیه استبداد حاکمان بیدادگر. قاضی عبدالجبار معتزلی، متکلم بزرگ اهل سنت می نویسد: «و ربما قالوا بامامه الفاسق المفضول اذا غلب و یجعلونه اماماً للغلبه لا للرضی.» [۵۲] (اهل سنت قائلند به اینکه فاسق مفضول نیز اگر بر مردم مسلط شود و غلبه کند، به دلیل همان تسلط و غلبه اش پیشوا محسوب می شود). و برخی برای توجیه «امارهالغلبه» و «انظلام» استدلال کرده اند که عبدالله بن عمر پس از واقعه حره و آن همه جنایت در مدینه گفت: «نحن مع من غَلَب»

[۵۳] (ما با کسانی هستیم که غلبه کرده اند). این سخن، در واقع همان سخن جاهلی بود که: «الحق لمن غلب» [۵۴] (حق با آن است که غلبه کرده است). میزان و معیار در حق، غلبه، قدرت و زور است! زور است که تعیین می کند چه چیز حق است و چه چیز باطل! و این همه، خلاف صریح منطق قرآن و سنت و سیره است.چرا مروجان این گونه احادیث و افکار، آن همه آیات و روایات صریح در نپذیرفتن ستم و عدم تبعیت و اطاعت در معصیت را نادیده گرفته اند و چنین حکم داده اند؟ چرا عمل پیامبر برای آنان حجت نبوده است؟ چرا با وجود دلایل روشن عقلی و شناختهای محکم قلبی دست به چنین توجیه هایی زده اند؟ آیا جز این است که چرخ آسیای ستم این گونه می چرخد و تا مردم زیر ستم، استحمار نشوند، آسایش لازم برای مستبدان فراهم نمی شود؟ آیا جز این است که به اسم مصلحت جماعت، راه خیانت به امت باز شده است و دیانت محکوم مصلحت اندیشی شده است؟ آنها به خوبی می دانستند که:«لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» [۵۵] .اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست.و خوب دریافته بودند که:«انما الطاعه فی المعروف» [۵۶] .اطاعت منحصراً در نیکی است.اما با این همه دست به توجیه استبداد و دریده شدن حرمتها و لگدمال شدن انسانها زدند.آنها از کدام آیه قرآن دریافته اند که باید ستمگران را تبعیت کرد و مخالفت با زمامداران مخالفت با خدا و رسول اوست؟ برخی به آیه زیر تمسک کرده اند:«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.» [۵۷] .فرمان ببرید خدا را و فرمان ببرید فرستاده اش را و

صاحبان امر از خودتان را.و از آن چنین برداشت کرده اند که باید به طور مطلق امرا و حکام را اطاعت کرد. [۵۸] .شک نیست که چنین تفسیری از آیه نه با خود این آیه سازگاری دارد و نه با سایر آیات و روح تعلیمات اسلام. علامه طباطبایی در این باره می نویسد:«جای تردید نیست که این اطاعت که در آیه: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، به آن امر شده، اطاعتی مطلق، و بدون قید و شرط است و همین خود دلیل آن است که رسول، امر به چیزی و نهی از چیزی که مخالف حکم خدا باشد نمی کند، وگرنه اطاعت وی ناقض اطاعت خدا می شد. و این امر تمام نمی شود مگر آن که رسول معصوم باشد این سخن بعینه درباره اولواالامر نیز جریان دارد... با توجه به آنکه در آیه، بین رسول و اولی الامر جمع کرده، و برای هر دو با هم یک اطاعت ذکر کرده است و فرمود: و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، و اینکه برای رسول امر به معصیت خدا یا اشتباه در حکم محال است، اگر در اولوالامر محال نبود، چاره ای نبود جز آنکه قید آن را ذکر نماید و چون قید ذکر نشده است، پس آیه مطلق است و لازمه اش آن است که در اولواالامر هم قائل به عصمت شویم، همان طور که درباره رسول خدا (ص) قائلیم: بدون هیچ تفاوتی.» [۵۹] .امام فخر رازی نیز در ذیل این آیه شریفه می نویسد:«کسی که خداوند به طور قطع و جزم امر به اطاعتش کرده است حتماً باید معصوم از خطا باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، آن گاه که

مرتـک اشـتباهی می شود، چون خداونـد اطاعت او را واجب شـمرده، و پیروی از او را در آن اشـتباه لازم دانسـته است، این به معنـای اجتماع امر و نهی در یک فعل با یک اعتبار محسوب می شود که امری محال است. بنابراین از یک طرف مسـلم اسـت که خداوند اطاعت اولواالامر را بدون قید و شرط لازم دانسته. و از طرف دیگر می دانیم هر کسی را که خداوند اطاعتش را به طور قطع لازم دانسـته است بایـد معصوم باشـد. پس از این مقـدمه نتیجه می گیریم که اولواالامر در این آیه حتماً بایـد معصوم باشد.» [۶۰] .

خروج بر زمامداران خودسر و قیام علیه ستم

بنابراین در منطق قرآن کریم اطاعت مطلق و بـدون قیـد و شـرط از غیر معصوم معنا ندارد، بلکه بر خلاف آنان که تلاش کرده اند راهی برای توجیه اسـتبداد و سـتم پذیری دست و پا کنند، منطق دین، عدم انظلام و خروج بر زمامداران خودسر و قیام علیه ستم است. [۶۱] علامه طباطبایی می نویسد: «در الدرالمنثور در ذیل آیه: (فان تولوا فانما علیه ما حمّل و علیکم ما حمّلتم) [۶۲] می گویـد: ابن جریر، و ابن قـانع، و طـبرانی، از علقمه بن وائـل حضـرمی، از سـلمه بن یزیـد جهنی، روایت کرده که گفت: (یا رسول الله أرأیت ان کان علینا امراء من بعـدک یاخـذونا بالحق الذی علینا و یمنعونا الحق الذی جعله الله لنا نقاتلهم و نبغضـهم؟ فقال النبی صـلی الله علیه و آله و سـلم: علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم.)ای رسول خدا بعد از تو تکلیف ما با زمامدارانی که بر ما حکومت می کنند چیست، اگر حقی را که بر گردن ما دارند بگیرند و حقی را که خداوند

برای مـا بر گردن آنها قرار داده، ندهنـد؟ آیا می توانیم با آنان پیکار کرده، دشـمنشان بـداریم؟ رسول خـدا (ص) فرمود: آنان مسؤول وظایف خویش و شـما مسؤول وظایف خویشـید.»، علامه طباطبایی پس از ذکر این حـدیث می نویسـد: «در همین معنا روایات دیگری نقل شده است، لکن، هیچ شـکی نباید کرد که اسلام با روح احیای حق و اماته باطلی که در آن هست، هرگز اجازه نمی دهد که سـتمکاران متجاهر به سـتم بر مردم مسـلط شوند، و هرگز سکوت و تحمل ظلم و تعدی ستمگران و فاجران را جـایز نمی دانـد،و به مردمی که قـدرت بر رفع سـتم و اصـلاح امـور را دارنـد چنین اجـازه ای نمی دهـد امروزه در مبـاحث اجتمـاعی روشن شـده است که اسـتبداد رأی زمامـداران و خودسـری آنان در تحکم و زورگویی، بزرگترین خطر و پلیـدترین آثار را در اجتماع دارد که یکی از آنها پدید آمدن فتنه ها و آشوبها و جنگهاست، زیرا سـرانجام مردم در این مقام بر می آیند که سـتمگران را به حق و عـدل وادارنـد و همین خود مایه پدید آمدن فتنه ها و جنگهاست.» [۶۳] خودسری زمامداران، اساس بـدبختی ملتهـاست و پیشوایـان حق و عـدل نسـبت به پیروی از آنـان سـخت هشـدار داده انـد:«الا فالحـذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم! الـذین تکبروا عن حسـبهم، و ترفّعوا فوق نسـبهم، و القوا الهجینه علی ربهم، و جاحـدوا الله علی مـا صـنع بهم، مکابره لقضائه، و مغالبه لآلائه، فانهم قواعد أساس العسبیه و دعائم ارکان الفتنه، و سیوف عتزاء الجاهلیه.» [۶۴] .زنهار! زنهار! از پیروی و اطاعت بزرگان و رؤسایتان بر حذر باشید. همانها که به واسطه موقعیت خود تکبر می فروشند، همانها که خویشتن را بالاتر

از نسب خود می شمارند و کارهای نادرست را به خدا نسبت می دهند؛ و به انکار نعمتهای خدا برخاستند تا به قضایش ستیز کنند و نعمتهایش رانادیده گیرند: آنها پی و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تفاخر جاهلیتند!سلیم بن قیس هلالی گوید: شنیدم امیر مؤمنان علی (ع) می فرمود:«احذروا علی دینکم ثلاثه:... و رجلا آتاه الله عز و جل سلطانا فزعم ان طاعته طاعه الله و معصیته معصیه الله و کذب لانه لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق، لا ینبغی للمخلوق ان یکون حبه لمعصیه الله فلا- طاعه فی معصیته ولا طاعه لمن عصی الله، انما الطاعه لله و لرسوله و لولاه الامر، و انما امر الله عزو - جل بطاعه الرسول لانه معصوم مطهّر، لا یأمر بمعصیته و انما امر بطاعه اولی الامر لانهم معصومون مطهرون لا یامرون بمعصیته.» [۶۵] .از سه کس بر دین خودتان بترسید!... کسی که خدای عزوجل قدرتی به دست او داده اباشد و او گمان کند که اطاعت او، اطاعت خداست و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان خداست. در حالی که چنین نیست، زیرإ؛اّّ فرمانبری مخلوق در معصیت خالق جایز نیست و نباید چنین کرد، و مخلوق را نزیبد که دلبند گناه شود؛ پس نه در راه معصیت الهی باید از کسی فرمان برد و نه به فرمان شخص گنهکار بایستی درآمد. فقط می بایست از خداوند و فرستاده اش و جانشینان او فرمان برد، و اینکه خداوند دستور داده است که فقط از دستورات پیامبر اطاعت شود، برای این است که او معصوم است و پاک، و به نافرمانی خدا دستور نمی دهد؛ و اینکه فقط

به اطاعت جانشینان او امر کرده است، برای این است که آنان نیز معصومند و پاک و به نافرمانی خدا دستور نمی دهند.امیر مؤمنان (ع) در ویژگیهای زمامدار اسلامی و نقش مردم و در نحوه برخورد با آن که به ناحق ادعا کند و آن که حق را ادا نکند فرموده است:«ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه، و اعلمهم بامرالله فیه. فان شغب شاغب استعتب، فان ابی قوتل و لعمری، لئن کانت الامامه لا تنعقد حتی یحضرها عامه الناس، فما الی ذلک سبیل، ولکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها،ثم لیس للشاهد ان یرجع، ولا للغائب ان یختار. الا و انی اقاتل رجلین: رجلا ادعی ما لیس له، و آخر منع الذی علیه.» [۶۶] .ای مردم سزاوارترین کس به حکومت قویترین مردم نسبت به آن و داناترین آنها به فرمانهای خداست، پس اگر آشوبگری به فتنه انگیزی برخیزد، از او خواسته می شود که به حق باز گردد، و اگر امتناع ورزد با او به نبرد باید پرداخت. به جان خودم سوگند اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم انعقاد نپذیرد، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت (یعنی هیچگاه منعقد نخواهد شد)، بلکه آنها که صلاحیت رأی و نظر دارند حاکم و خلیفه را بر می گزینند و عمل آنها نسبت به سایر مردم نافذ است و بعد از آن نه حاضران حق بازگشت ونه غایبان حق انتخاب دیگری را دارند. آگاه باشید من با دو کس می جنگم: نخست آن کس که به ناحق ادعا کند و چیزی که حق او نیست بخواهد و دیگر آن کس که از دادن حقی

که بر گردن اوست امتناع ورزد.بدین ترتیب ملاحظه می شود که در سیره نبوی جایی برای انظلام نیست و در برخورد با زمامداران خود سر و پیشوایان ستمگر، آنجا که جای قیام است، توصیه به قیام شده و آنجا که اوضاع مساعد نیست، باید تلاش کرد تا اوضاع را دگرگون کرد؛ و به طور کلی هیچگاه تکلیف مبارزه، هجرت و جهاد ساقط نمی شود، ابن مسعود از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که فرمود:«... ستکون علیکم ائمه ان اطعتموهم اضلوکم و ان عصیتموهم قتلوکم. قالوا: فکیف نصنع یا رسول الله؟ قال: کونوا؛آآّ کاصحاب عیسی نصبوا علی الخشب و نشروا بالمناشیر؛ موت فی طاعه خیر من حیاه فی معصیه.» [۶۷] .در آینده پیشوایانی بر شما حاکم خواهند شد که اگر اطاعتشان کنید، گمراهتان کنند، و اگر سرپیچیشان کنید، کشتارتان کنند. گفتند: ای رسول خدا در چنین اوضاعی چه کنیم؟ فرمود: چون اصحاب عیسی باشید که بردار شدند و به صلیب کشیده شدند و با ارّه تکه تکه شدند(واز عقاید و باورهای خود دست بر نداشتند). مرگ در اطاعت (خدا) بهتر از زندگی در نافرمانی اوست.و همین معنا در کلام امیرمؤمنان (ع) آمده است. ابو عطاء از آن حضرت نقل کرده است که فرمود:«کیف انتم و زمان قدا ظلکم، تعطّل فیه الحدود و یتّخذ المال فیه دولا، و یعادی اولیاء الله و یوالی فیه اعداء الله. قلنا: فان ادرکنا ذلک الزمان فکیف نصنع، قال: کونوا کاصحاب عیسی علیه السلام نشروا بالمناشیر و صلبوا علی الخشب. موت فی طاعه الله عز و جل خیر من حیاه فی معصیه الله.» [۶۸] .چگونه اید با زمانه تارکی که در آن حدود (خدا)

تعطیل شود و مال (مردم) به یغما رود. دوستان خـدا، دشـمن و دشـمنانخدا دوست شـمرده شوند. گفتیم: اگر با چنین اوضاع و زمانه ای روبرو شویم چه باید بکنیم؟ فرمود: چون اصـحاب عیسـی (ع) باشید که با اره تکه تکه شدند و بردار کشیده شدند(و دست از اعتقادات خود بر نداشـتند) که مرگ در اطاعت خـدا، از زندگی در نافرمانی او بهتر است.و براساس همین جهتگیری ضـد سـتم است که برترین جهـاد در راه خـدا مبارزه با پیشوایان سـتمگر عنوان شـده است:«افضل الجهاد کلمه عـدل عنـد امام جائر.» [۶۹] .برترین جهـاد سـخنی است که برای دفاع از عـدالت در برابر پیشوای سـتمگری گفته می شود.و آن که در این راه کشته شـود شـهید اسـت؛ چنـانکه از رسـول خـدا (ص) نقـل شـده اسـت:«سـیکون علیکـم ائمـه یملکـون ارزاقکم یحـدثونکم فیکـذبونکم، و یعملون فیسـیئون العمل لایرضون منکم حتی تحسـنوا قبیحهم و تصـدقوا کـذبهم فاعطوهم الحق ما رضوابه، فاذا تجـاوزوا فمن قتل علی ذلک فهو شـهید.» [۷۰] .بر شـما پیشوایانی حکومت خواهنـد کرد که روزیهای شـما را تصاحب کنـد و سخنانی به دروغ گویند و کرداری ناشایست کنند. از شما خشنود نشوند مگر آنکه زشتیهایشان را نیک شمارید و دروغهایشان را تصـدیق کنیـد. پس حق را واگذارید تا بدان راضـی شوند و چون (از حق) تجاوز کردند (مقابلشان بایستید که) هر کس در این راه کشـته شود، شـهید است.بنـابراین اگر بـا زمامـداران سـتمگر مقـابله نشود، آنهـا همه حیثیت انسـانی و ایمانی مردمان را لگـدمال می کننـد. آنـان جز به این راضـی نخواهنـد شـد که زشتیهایشـان تحسـین و دروغهایشـان تصـدیق گردد و افسادشان، اصلاح قلمداد شود. آنان که خواهان حفظ هویتهای انسانی و

ایمانی خود هستند نباید تن به ستم دهند و پرچم مبارزه علیه ستم را بر زمین گذارند؛ هرگونه که بتوانند باید مقابله کنند. امیر مؤمنان (ع) فرمود:«ایها المؤمنون، انه من رأی عدوانا یعمل به، و منکراً یدعی الیه، فانکره بقلبه فقد سلم و بری ء، و من انکربلسانه فقد اجر، و هو افضل من صاحبه، و من انکره بالسیف لتکون کلمه الله العلیا و کلمه الظالمین السفلی، فذلک الذی اصاب سبیل الهدی، و نور فی قلبه الیقین.»ای مؤمنان! هر کس ظلم و ستمی را مشاهد کند و یا کار زشتی که مردم را به سوی آن می خوانند؛ اگر تنها به قلبش آن را انکار کند سلامت را اختیار کرده است و گناهی بر او نیست (به شرط اینکه بیشتر از آن نتواند) و آن کس که با زبان و بیان به مبارزه بر خیزد پاداش الهی خواهد داشت و مقامش برتر از گروه نخست است و آن کس که با شمشیر برای بزرگداشت نام خدا و سرنگونی ظالمان به مبارزه برخیزد، او به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام گذارده و نور یقین در قلبش تابیده است.و حسین بن علی (ع) که تاریخ از خون او رنگ حماسه گرفته است، فرمود:«ایها الناس، ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهدالله، مخالفا لسنه رسول الله یعمل فی عبادالله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله.» [۷۱] .مردم، رسول خدا(ص) فرمود: هر کس سلطان ستمگری را مشاهده کند که حرامهای خداوند را حلال ساخته،

عهد و پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبر مخالفت ورزد، با بندگان خدا با دشمنی و از سر گناه رفتار نماید و بر او با زبان و عمل نشورد و قیام نکند، بر خداوند است که او را با همان ستمگران در یک جایگاه عذاب کند.اساساً خداوند کسانی را که در راه او و در راه نجات ستمدیدگان، پیکار نمی کنند مورد مؤاخذه قرار می دهد. چگونه می توان از عواطف انسانی بهره مند بود و نسبت به آنان که در زیر تازیانه ستم خرد می شوند بی اهمیت بود؟ خداوند براساس تحریک عواطف انسانی مسلمانان را به جهاد و پیکار با ستمگران دعوت می کند و به صراحت می فرماید چرا در راه خدا و مظلومان بی دفاعی که در چنگال ستمگران گرفتار شده اند مبارزه نمی کنید؟ آیا عواطف انسانی شما اجازه می دهد که خاموش باشید و این صحنه های رقت بار را تماشا کنید؟ [۷۲] .«و ما لکم لا- تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیراً» [۷۳] .چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان افراد (ستمدیده ای) که می گویند خدایا ما را از این جامعه ای که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرست قرار بده. و از برای ما از طرف خود یار و یاوری تعیین فرما.در منطق دین، دستور داده شده است که با اهل بغی و ستم که حاضر به اصلاح کار خود از راههای مسالمت آمیزنیستند،

مبارزه کنید با ستمگران مقابله کنید تا به حق تن دهند. [۷۴] در خبر محمد بن عمر بن علی (ع) از پدرش از جدش از رسول خدا (ص) آمده است که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود:«یا علی ان الله تعالی قد کتب علی المؤمنین الجهاد فی الفتنه من بعدی کما کتب علیهم الجهاد مع المشرکین معی، فقلت: یا رسول الله و ما الفتنه التی کتب علینا فیها الجهاد؟ قال: فتنه قوم یشهدون أن لااله الا الله، و انی رسول الله و هم مخالفون لسنتی و طاعنون فی دینی، فقلت: فعلام نقاتلهم یا رسول الله و هم یشهدون أن لا اله الا الله و انک رسول الله؟ فقال: علی احداثهم فی دینهم، و فراقهم لامری، و استحلالهم دماء عترتی.» [۷۵] .ای علی، خدای تعالی جهاد در فتنه را بر مؤمنان مقرر داشته است (واجب کرده) همان طور که جهاد با مشرکین را همراه من بر ایشان مقرر داشت. پس گفتم: ای رسول خدا آن فتنه ای که بر ما مقرر شده که در آن پیکار کنیم کدام است؟ فرمود: فتنه گروهی که بر یگانگی خدا و پیامبری من گواهی می دهند در حالی که با سنت من مخالفت می کنند و از دین من منحرف می شوند. پس گفتم: بر چه (مبنایی و به چه دلیلی) با آنان پیکار کنیم با وجود آنکه بر یگانگی خدا و پیامبری شما گواهی می دهند. فرمود: بر بدعت آوردنشان در دین و به دلیل جدا شدنشان از دستور من و جایز شمردنشان ریختن خون عترت مرا.با همین جهتگیریها بوده است که پیشوایان حق، هرگز پرچم مبارزه با ستمگران را در قالب و

شکل مناسب هر دوره، زمین نگذاشتند. شیعه و اکثر معتزله قائلند به اینکه اگر راههای اصلاح بسته شده باشد و با روشهای مسالمت آمیز نشود امور را درست کرد، باید با حکام ستمگر و زمامداران خود سر به مقابله پرداخت. سکوت بر ستم و بیداد جایز نیست و مقابله با آن از اشکال مهم جهاد در راه خداست. [۷۶] .استاد هاشم معروف الحسنی در کتاب «الانتفاضات الشیعیه عبر التاریخ» پس از ذکر نمونه هایی از روایات فراوانی که در حمایت از خروج بر ستمگران و قیام برای اقامه حق و دفع باطل از جانب ائمه (ع) رسیده است، یاد آوری می کند که: «ائمه (ع) این قیام کنندگان را پشتیبانی می کردند و مردم را به یاری ایشان در مقابله با ستم و بیداد و طغیان فرا می خواندند، و در همین حال برای آنان آرزو می کردند که با دقت و تامل عمل کنند و کار خود را بی سر و صدا (و در نهایت مخفی کاری) انجام دهند تا (زمینه انتشار و رشد آن فراهم و) مبارزات آنان پر بارتر و گسترده تر شود، چنانکه هر کس موضعگیریهای ائمه (ع) را در قبال این قیامها و مبارزات که در طول اعصار (موجب آشفتگی زمامداران خودسر و پریشانی حال آنان می شد) و تخت حاکمان را به لرزه آشکار در می آورد(و سبب تحکیم حق می شد) بررسی و پیگیری کند این حقیقت بر او می شود.» [۷۷] محمد بن ادریس حلی آورده است که در محضر امام صادق (ع) سخن از خروج علویان علیه حاکمان جور و قیام فرزندان راستین آل محمد به میان آمد و آن حضرت فرمود:«لوددت ان الخارجی من آل محمد

خرج و عَلیّ نفقه عیاله.» [۷۸] .هر آینه دوست دارم که خروج کننده ای از آل محمد قیام کند و مخارج خانواده اش را بر عهده گیرم.البته در مواردی، پیشوایان حق، درباره قیامهای حق طلبانه شیعه سخنانی را از باب تقیه، یا جلوگیری از افشای اسرار، یا دور کردن ذهن ستمگران از مبارزان، یا مخفی کردن ارتباطها و حمایتها و امثال اینها گفته اند که به معنای نفی اصل مبارزه با ستم و مخالفت با قیامهای حق طلبانه نیست. [۷۹] این قیامها از موضع نهی از بزرگترین منکر یعنی حکومت جور بوده است، نه از سر خودسری و دنیاطلبی.اعتقاد به خروج بر پیشوایان ستمگر و مبارزه با بیدادگری آنها، اختصاص به شیعه نداشته و چنانکه اشاره شد اکثر معتزله نیز بر این باور بوده اند. در این رابطه ابن ابی الحدید معتزلی شارح بزرگ نهج البلاغه آنجا که امیر مؤمنان (ع) عمق تباهی قاسطین را بیان می کند و می فرماید: «پس از من خوارج را نکشید (و با آنان جنگ نکنید) زیرا آن کس که در جستجوی حق بوده ولی خطا کرده (و به آن نرسیده است) همچون کسی نیست که در جستجوی باطل بوده و به آن رسیده است» [۸۰] نظر معتزله را در برخورد با پیشوایان ستمگر چنین می آورد: «در نظر اصحاب ما بی گمان خروج بر پیشوایان ستمگر واجب است؛ و همچنین در نزد اصحاب ما هرگاه شخصی فاسق و متغلب بدون آنکه در شبهه افتاده باشد، (آگاهانه) بر حکومت چنگ زند و بر مصدر قدرت نشیند، جایز نیست که او را برای جنگ با آنان که منسوب به دین هستند و امر به معروف و نهی

از منکر می کننـد یـاری داد، بلکه واجب است آنـان را که بر او خروج کرده انـد یـاری داد، هر چنـد که در عقیـده خود دچار شبهه دینی شـده، گمراه شـده باشـند. زیرا آنان از آن پیشوا عادلتر و به حق نزدیکترند» [۸۱] رشـید رضا نیز از قول شیخ محمد عبـده آورده است کهـابو حنیفه در خفـا فتوای خروج بر منصور عباسـی را داده بود و معتقـد بود که خلافـت مربوط به علویان است و شوریـدن بر حکـومت جـور را بلامـانع می دانست. وی حکومت منصور را غاصـبانه می خوانـد و حاضـر نشـد منصـب قضاوت در حکومت خلفای عباسـی را بپذیرد رشید رضا سپس اضافه می کند که ائمه اربعه اهل سنت همه با حکومتهای زمان خود مخالف بودند و آنان را شایسـته زمامداری مسـلمانان نمی دانسـتند زیرا افراد ظالم و ستمگری بودند. [۸۲] .این سخن که نبایـد پـذیرای سـتم شـد و در صورت بسـته شدن راههای مسالمت آمیز برای اصـلاح امور باید بر پیشوایان سـتمگر قیام کرد و شکل درست و مناسب مبارزه با آنان را یافت، سـخنی است آشنا با وجود انسانها. انسانها به فطرت اولی خود که عشق به کمال مطلق است و به ثبع آن، از هر نقص و سـتمی بیزارند و هر کس با رجوع به فطرت خویش در می یابد که نباید تن به ستم دهد مردم بایـد بداننـد که سـتمگری سـتمگران حـد و مرزی ندارد و اگر به امید گشایشـی تن به سـتم دهند، تنها بندهای اسارت را محکمتر کرده اند.

ریشه ستم پذیری

پرسـش مهمی که در بحث انظلام مطرح است، این است که چرا انسانها این همه تن به ستم می دهند؟ مگر ستم پذیری مطرود و مبغوض فطرت

و عقل و شـرع نیست؟ پس چرا مردمان پذیرای آن می شوند؟ با نگاهی به گذشـته تاریخ به روشـنی می بینیم که افراد بسیاری ظلم را پـذیرفته، راه سـتم را هموارِه کرده، آسـیای بیداد را گردانده‌اند، ریشه این همه سـتم پذیری در چیست؟با دقت در تاریخ انظلام بشـر، در می یابیم که تعلقات انسان او را وادار می کنـد تا پـذیرای سـتم شود. ریشه همه سـتمها و سـتم پـذیریها در دنیا خواهی انسـان است. انسانی که چشـمش به دنیاست، دلبسـته دنیاست، دنیا را می خواهـد و آن را «اُمّ» خویش گرفته است. اگر انظلام با دنیای او تزاحم یابد، برای آنکه دنیایش آسـیب نبیند، انظلام را نوش می کند تا نیشی به مقصد او - دنیا - وارد نیاید. انسانی که می خواهد بماند و «ماندن» برای او اصل است، آن هنگام که یا باید بنماند و پذیرای سـتم شود و یا دل کَنَد و برود، روشن است که کـدام را انتخاب می کند ترس از رفتن و میل به ماندن به اسارتش می کشد. آن که به جان خویش تعلق دارد، بقای این کالبـد مادی را بر همه چیز مقدم می دارد، فقط نگهبان او خواهد بود، به هر قیمتی. آن که دلبسـته مال و اولاد است، حافظ آنهاست، به هر ذلتی. آن که دل به جاه و مقام دارد، آن که عشق قدرت و مکنت وجودش را پر ساخته، برای رسـیدن به این آمـال خویش چرا سـتم نپـذیرد؟ که ریشه همه سـتم پـذیریها در پـذیرش دنیاست، در تکیه و رکون به دنیاست، چنانکه در احادیث پیشوایان معصوم، این معنا مورد عنایت قرار گرفته است. امام سجاد (ع) فرمود:«ولا ترکنوا الی الدنیا فان الله

عزوجل قال لمحمد صلی الله علیه و آله: ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار.» [۸۳] .به دنیا تکیه نکنید که خدای عزوجل به محمد (ص) فرمود: تکیه به ستمکاران نکنید که اهل آتش می شوید.تکیه و اعتماد به دنیا، رکون به ظالم است و ریشه همه ستمها و ستم پذیریها دنیاست به خاطر آن است که انسان به همه خواریها تن می دهد و برای جیفه دنیاست که مردم خواهان بقای ستم و ستمگر می شوند امام صادق (ع) درباره آیه شریفه «ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» فرمود: «هو الرجل یأتی السلطان فیحب بقاءه الی ان یدخل یده کیسه فیعطیه.» [۸۴] (این است که انسان نزد سلطان می آید و به خاطر مالی که به او می دهد دوست دارد باقی بماند). یعنی انسان به خاطر دریافت متاع بی ارزش دنیا خواهان بقای ستمگران می شود و تن به هر چیزی می دهد اما آن که از تعلقاتش گذشت و از دنیا عبور کرد، تن به ستم نمی دهد و می تواند برابر آن بایستد. مادامی که انسان متعلق به غیر خداست، به نوعی انظلام تن می دهد، کم یا زیاد. اگر انبیای عظام و اولیای خدا ستم نپذیرفتند، برای آن بود که چشمشان به غیر خدا نبود، از غیر خدا نمی ترسیدند، دل به دنیا نداشتند نه ترس از رفتن داشتند و نه دل به ماندن. نه داشتنی وسوسه شان می کرد و نه خواستنی اسیرشان می ساخت. آنها تعلقی به دنیا نداشتند، لذا آنجا که جای «هجرت» بود، دل کندند و رفتند و آنجا که جای «جهاد»»بود، ایستادند و مبارزه کردند. اگر لوط (ع) دل به کسی داشت، نمی توانست برود؛ اما او رفت و آنها

ماندند اگر نوح (ع) دل به فرزند سپرده بود، آن هنگام که پسرش ایستاد، می ایستاد، پایش می لرزید، اما او رفت و تن به گناه و ستم نداد. اگر موسی (ع) چشمش به آسودگی بودُ، خود را در معرکه حوادث نمی افکند و قیام نمی کرد. آنها همه این گونه بودند. آزاد از دنیا و در نتیجه آزاد از ستم پذیری.با دقت در علل ستم پذیری، نشانه های دنیاخواهی و ردپای تعلقات را به وضوح می توان دید. دنیا حجاب می شود و «جهل» زمینه ساز پذیرش ستم. دنیا جلوه می کند و «نفع» وادار می کند که تن به ستم دهند. به دنیا دل می بندند و از«ترس» از دست دادنش، پذیرای همه چیز می شوند، حسین بن علی (ع) در این باره مردم و علما را هشدار می دهد. آنان که فساد و ظلم را مشاهده می کنند اما برای رسیدن به دنیا سکوت می کنند و به سبب ترس همراهی می نمایند و پذیرای بیداد می شوند: [۸۵] .«اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیاءه من سوء ثنائه علی الاحبار اذ یقول:،، لو لاینهاهم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم،، و قال:،، لعن الذین کفروا من بین اسرائیل،، الی قوله:،، لبئس ما کانوا یفعلون،، و انما عاب الله ذلک علیهم لانهم کانوا برون من الظلمه الذین بین اظهرهم المنکر و الفساد فلا ینهونهم عن ذلک رغبه فیما کانوا ینالون منهم و رهبه مما یحذرون و الله یقول:،، فلا تخشوا الناس و اخشون،،...».ای مردم! از آنچه خداوند اولیای خود را با نکوهش از علمای یهود پند داده است، عبرت گیرید؛ آنجا که می فرماید:،، چرا عالمان دینی و احبار مردمان را از گفتار گناه آمیز باز نداشتند،، و آنجا

که فرموده است:،، آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، گرفتار لعنت شدند،، تا آنجا که فرمود:،، چه بد است آنچه می کننـد،، و خداونـد آنهـا را بـدین سـبب نکوهش کرد که کارهـای زشت و تباهی سـتمکارانی را که در میان ایشان بودنـد، می دیدند ولی آنان را از آن امور باز نمی داشـتند، به طمع رسـیدن به چیزی از جانب آنان و ترس از اینکه در محذور واقع شوند، با اینکه خداوند می فرماید:،، از مردمان نترسـید و از من بترسید،،...«ولو صبرتم علی الاذی و تحملتم الموونه فی ذات الله کانت امور الله علیکم ترد و عنکم تصـدر و الیکم ترجع، ولکنکم مکنتم الظلمه من منزلتکم و استسـلمتم امور الله فی ایـدیهم، یعملون بالشبهات و یسیرون فی الشهوات، سلطهم علی ذلک فرار کم من الموت و اعجابکم بالحیاه التی هی مفارقتکم...».و اگر شما بر رنج و آزار شـکیبا می بودید و در راه خدا تحمل به خرج می دادید، زمام امور خدا به شـما بر می گشت و از طرف شـما اجرا می شد و شـما مرجع کار مردم بودید. ولی شـما خودتان سـتمگران را در مقام خود جای دادید و امور حکومت خدا را به آنها واگذاشتید تا به شـبهه عمل کنند و در شـهوت و به دلخواه خود پیش روند. سـبب تسـلط یافتن سـتمگران، فرار شما از مرگ و شیفتگی شـما به زنـد است که از شـما جـدا خواهد شد.تا «ترس» هست، «سـتم پذیری» هست. اگر «جبن» در دلها کاشـته شود، «انظلام» درو می گردد. بالاترین ترس، ترس از مرگ است، ترسـی فراگیر و همه شـمول که با وجود عمومیتش نافذترین انواع ترس است. این ترس به سبب آن است

که انسان نمی دانـد مرگ حقیقتاً چیست، یا نمی داند با مرگ به کجا می رود و یا گمان می کند ه با نابودی جسـمش ذات و حقیقتش نابود می شود. [۸۶] انسـان از نـابودی گریزان است، مطلق خواه است، عاشق کمال مطلق است و چون عشق به کمال مطلق دارد، می خواهد فنا نپذیرد. از هر نقص و فنایی منزجر است، نابودی را نمی خواهد. فطرتاً از فنا گریزان است و از مرگ هم به همین خاطر می ترسـد، چون مرگ را فنا می دانـد و اشـتباه بزرگش در همین است. اگر انسان از این اشـتباه بیرون آیـد، دیگر سـتمی نخواهـد پـذیرفت، همه ترسـها که ریشه در ترس از مرگ دارد، رنگ می بازد. سـید جمال الدین اسد آبادی، در مقـاله ای بـا عنوان «الجبن» به این مسـأله پرداخته است و با زیبایی و دقت نظری تام این حقیقت را آشـکار کرده که ریشه همه سـتم پـذیریها در ترس اسـت و آن هـم در ترس از مرگ. وی مقـاله خـود را بـا این آیـات شـریفه آغـاز می کنـد که خـداوند فرمود:«أینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشـیده.» [۸۷] «قل ان الموت الـذی تفرون منه فانه ملاقیکم.» [۸۸] .هر کجـا باشـید مرگ شـما را دریابـد گرچـه در دژهـای مسـتحکم باشـید. بگـو: مرگی کـه از آن می گریزیـد بیقیـن او دریابنـده شماست.سـپس بـه دنبـال مقـدماتی می نویسـد: «علت چیست که انسانهـا به پستیهـا تن در می دهنـد و از رسـیدن به عظمتهـا و آزادگیها دست می کشـند؟ همان عظمتها و آزادیها که عنایت خداوند، راه رسـیدن به آنها را گشوده و هیچکس را برای سـیر به سوی آن محروم نساخته است؟ چه چیزی است که آدمیان را از تلاش و

حرکت بـه سـوی کمـال بـاز می دارد، حـال آنکه کشـش فطری انسـان به سـوی آن است، بـویژه اگر این مجاهـدان و تلاش کننـدگان، به عـدالت خـدا و وعـده و وعیـد الهی مؤمن باشـند و معتقد به ثواب جاودانه در ازای اعمال نیک و عذاب به خاطر ارتکاب اعمال بد؛ و به روز رستاخیز معترف باشند. روزی که هر کس به اندازه ذره ای کار نیک کرده باشد پاداش آن را می بینـد و یا ذره ای کار بد کرده باشد جزای آن را خواهد دید. این گونه مردمان چگونه تن به یأس و سـتم پذیری می سـپارند و از مبارزه و تلاش دست می کشـند و در لغزشـگاهها فرو می غلتنـد؟هنگامی که در جسـتجوی عوامل و اسـباب این امور بر می آییم و ارتباط همه علتها را با معلولها بررسـی می کنیم، می بینیم که همه آنها به یک یا چنـد عامل بر می گردنـد که منشأ همه ترس است، ترس.آری ترس است که پایه های بنای مملکتها را سست می کند و عاقبت آنها را ویران می سازد. ترس است که روابط ملتها را مختل می کنـد و نظام ارتباطی آنها را بر هم می زند. ترس است که اراده حاکمان را ضـعیف می کند و آنها را از تخت حکومت به پـایین می کشـد. ترس است که دلهای مردم جهان را ضـعیف ساخته، باعث دوری آنها از حقیت جویی و راسـتگویی می شود. ترس است که درهای خیر و برکت را به روی جوینـدگان می بندد و نشانه های هدایت و راه راست را از نظر سالکان پنهان می دارد. ترس است که تحمل خواری و پـذیرش ذلت را بر آدمیان هموار می کند و رنج فقر و مسـکنت را در نظر آنان بی مقدار جلوه

می دهـد. ترس اسـت که تحمـل یـوغ بردگی را بر گردن مردم آسـان می نمایـد. ترس است که نفس انسـانی را برای پـذیرش اهانت، به نام صبر و شـکیبایی آماده می سازد و قبول خواری را به اسم زیرکی و عاقل بودن تدارک می کند.ترس است پشت انسانها را برای حمل بارهایی به مراتب بسـیار سـنگین تر از آنچه می پندارنـد ممکن است در اثر شـجاعت و اقدام برای مبارزه برایشـان پیش آیـد، خم می کنـد ترس است که جامه ننگ و رسوایی را بر تن آدمی می پوشانـد که روحهای پاک و همتهای بلند، مرگ و شـهادت را به نزدیک شدن به یکی از آن خواریها ترجیح می دهند. آری انسان جبان و ترسو، سـنگینی و سختی ذلتها را سـبک و آسان می پندارد و زندگی در مسـکنت و بدبختی را رفاه و امنیت می شمارد. کسی که خود را خوار و سبک می سازد، پـذیرش حقارتها و ذلتها برایش آسان است، هماننـد مرده ای که از وارد شـدن جراحتها هیـچ رنج و آزاری احساس نمی کند. بدتر از همه آنکه انسان جبان در هر لحظه از زندگی خویش شـرنگ مرگ را جرعه جرعه می نوشد، اما با این همه به آن وضع راضی و خشنود است...ترس چیست؟ حالت و اماندگی در نفس انسان که او را از مقاومت در برابر هر امری که بر خلاف میـل آدمی باشـد بـاز می دارد. ترس یـک بیماری روحی است که تنها به سـبب نیروی حفظ وجود که خداونـد آن را یکی از ارکـان مهم حیـات طبیعی آدمی قرار داده است از بین می رود(یعنی انسـان جبـان چون خود را در معرض خطر حتمی دید بر ترس خود غلبه می کند) برای این بیماری روحی

عوامـل چنـدی وجود دارد که اگر در مـاهیت و ریشه همه آنهـا دقت کنیم، می بینیم که مرجع و منشأ همه آنها ترس از مرگ است. در صورتی که مرگ سـرنوشت هر زنده و سـرانجام هر ذیروحی است. مرگ وقتی معین و ساعتی معلوم ندارد. از لحظه تولد تا مرحله پیری، هر لحظه ممکن است مرگ فرا رسد، و جز خدایی که اجلها را مقرر کرده است هیچکس از زمان و مکان مرگ خویش آگاه نیست.«و ما تـدری نفس ماذا تکسب غـداً و ما تدری نفس بأی أرض تموت.» [۸۹] .و حال آنکه هیچکس نمی دانـد فردا چه خواهـد کرد (و او را چه پیش خواهـد آمـد)، و هیچکس نمی دانـد که در کدام سـرزمین خواهد مرد.با این همه، ترس از مرگ شدت یافته، به جایی می رسد که به صورت بیماریی کشـنده در می آید و این بدان سـبب است که انسان سرنوشت حتمی خویش را فراموش می کنـد و از آن وسایلی که خداوند برای به دست آوردن خیر دنیا وآخرت به آدمی داده است غفلت می ورزد و از آن نیروهـا و قوای خـداداد در راه خودش اسـتفاده نمی کنـد.آری، انسان آن چنان از خود غافل می شود که آنچه را که خداوند سـبب بقای زندگی (و حیات و عزت) قرار داده است یعنی شـجاعت و اقدام (برای مبارزه)، سـبب نیستی و هلاـکت می پنـدارد انسان جاهل خیال می کنـد هر قـدمی که بردارد مرگ در کمینش و خطری در انتظارش است. با آنکه شـخص جبـان اگر نگـاهی به آثار انسانی و آرمانهای دست یافته توسط عالی همتان کنـد و اینکه آنها به وسـیله مقابله با خطرها به هدفهای خود رسیده اند، برایش روشن

می گردد که این ترسها جز اوهام و صداهای فریبنده چیزی دیگری نیست. آنها وسوسه های شیطان است که روحش را فرا گرفته و به وحشتش انداخته و از راه خدا باز داشته و از رسیدن به هر امر خیری محرومش کرده است. ترس دامی است که گذشت زمان و پیشامدهای بد روزگار آن را می گستراند تا آدمیان را شکار کند و به وسیله آن دام امتها و اقوام را گرفتار سازد. ترس دام شیطان است که به وسیله آن بندگان خدا را شکار می کند و از راه خدا باز می دارد. ترس علت هر پستی است و منشأ تمام صفات زشت به شمار می آید. همه شقاوتها از ترس ناشی می شود و هیچ فسادی نیست که عامل به وجود آورنده آن ترس نباشد. هیچ کفری نیست که باعث و ایجاد کننده آن ترسنباشد. ترس پراکنده کننده اجتماعات است و پاره کننده روابط و دوستیهای میان مردم هزیمت دهنده لشکرها و سرنگون سازنده پرچمها. ترس است که پادشاهان را از آسمان عظمت به حضیض ذلت و خواری می کشاند. چه عاملی در جنگهای میهنی خیانتکاران را وا می دارد تا علیه کشور و جامعه خود خیانت کنند؟ آیا ترس نیست؟ چه چیزی دست ناکسان را باز می کند تا رشوه گیرند؟ آیا ترس نیست؟ شاید برخی تصور کنند که رشوه گرفتن با ترس چه رابطه ای دارد. چنانکه دقت شود، ملاحظه می کنیم که ترس از فقر است که باعث این کار می شود و این ترس در حقیقت، از ترس از مرگ سرچشمه می گیرد. به راحتی می توان در مورد سایر صفات نیز به حقیقت پی برد، زیرا ترس از مرگ است که آدمی را

وادار به دروغگویی و نفاق می کند و به سایر صفات زشت و انواع فسادها می کشاند. انسان به سبب ترس برای گذران معاش خویش به هر فساد و پستی تن در می دهد. آری، ترس برای هر انسان دارای فطرت سالم ننگ و زشت است، بویژه برای مردمی که به خدا و پیامبر او و روز بازپسین ایمان دارند و امیدوارند که به پاداش اعمال نیک خویش و مقام والای جاودانی خود برسند.بنابراین شایسته است که فرزندان امت اسلام بنابر مقتضای اصول دین خود، دورترین مردم از این صفت (ترس) باشند. زیرا که ترس بزرگترین مانع در برابر انجام کارهایی است که خدا را خشنود می کند و مسلمان چیزی جز خشنودی خدا نمی خواهد کسانی که قرآن می خوانند می دانند که خداوند در قرآن دوست داشتن مرگ را نشانه ایمان معرفی کرده است و با آن مخالفان و معاندان را آزموده و در نکوهش کسانی که مؤمن نیستند چنین فرموده:«الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلاه و اتوا الزکاه فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیه الله او اشد خشیه و قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب...» [۹۰] .آیا ننگریستی به کسانی که به آنان گفته شده دست نگاه دارید (از جهاد) و نماز بر پا دارید و زکات بدهید؟ پس چون جنگیدن بر عهده شان مقرر گشت به ناگاه دسته ای از آنان چنان از آدمیان می ترسند که ترس از خدا یا ترسی شدیدتر، و گویند: پروردگار ما، چرا جنگیدن را بر عهده ما مقرر کردی؟ چرا تا زمانی نزدیک به ما مهلت ندادی؟...آری اقدام کردن در راه

حق و دادن مـال و جان در راه اعتلای دین خـدا، نشان افتخار مردم مؤمن است. کتاب الهی به آن بسـنده نکرده است که مردم نماز را بر پا دارند و زکات دهند و دست از بعضـی امور باز دارند، بلکه اینها را کارهایی دانسته است که مؤمن و منافق در آن شریکند، بلکه یگانه دلیل ایمان داشـتن را دادن جان برای اعلای کلمه حق و در راه اسـتقرار عدالت دانسته و حتی آن را یگانه رکنی دانسـته است که اگر آن نباشد سایر رکنها قابل اعتنا و اعتبار نیست. مبادا کسـی گمان کند که ممکن است دین اسلام و ترس در یـک دل جمع شود. چگونه چنین چیزی امکـان دارد بـا اینکه هر جزئی از این دین نمایشـگر شـجاعت و اقـدام در راه خـدا و مبارزه است. سـتون و تکیه گاه دین اسـلام خالص بودن برای خـداست و تهی شـدن از هر چیزی جز خـدا برای دسـت یافتن به رضای او مؤمن کسـی است که یقین داشته باشد که اجلها به دست خداست و خداوند هرگونه که بخواهد اجل آدمی را می رساند. بنابراین کندی در ادای وظایف، عمر کسی را افزایش نمی دهد و اقدام برای حق و مبارزه در راه آن دقیقه ای از عمر انسـان نمی کاهـد. مؤمن کسـی است که جز در انتظـار «یکی از دو نیکوترین» [۹۱] به سـر نمی برد. یا اینکه با سـیادت و عزت زنـدگی می کنـد و یـا اینکـه مقرب به خـدا و خوشـبخت می میرد و روحش به اعلی علیین بالاـ می رود و به کروبیـان و فرشتگان مقرب ملحق می شود.کسی که گمان می کند که می توان ترس و ایمان داشتن به آنچه

محمد (ص) آورده است را جمع کرد، خود را فریب داده و عقلش را تباه کرده و بازیچه هوا و هوس خویش شده است و هیچ بهره ای از ایمان ندارد. هر آیه ای از آیات قرآن گواهی می دهد که انسان ترسوی مدعیِ ایمان دروغ می گوید...» [۹۲] .دینداری با ترس و انظلام قابل جمع نیست و بی گمان انسان حقیر و ذلیل و در اسارت ترس نمی تواند از ستم و بیدادگری جلوگیری کند:«لا یمنع الضیم الذلیل» [۹۳] .افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی توانند ظلم را از خود دور کنند.برترین این حماسه ها، حماسه حسین بن علی (ع) است که به تعبیر ابوالعلا معری افق از خون او و پدرش سرخ فام است:و علی الدهر من دماء الشهید ین علی و نجله شاهدان فهما فی اواخر الیل فجرا ن و فی اولیاته شفقان [۹۴] .و بر روزگار خون دو شهید - علی و فرزند برومندش (حسین) - گواه است که اواخر شب به شکل فجر در می آید و در اوایل غروب به شکل شفق سرخ فام جلوه می کند.حماسه حسن (ع) شاهدی گویا بر این حقیقت است که ایمان و تسلیم ستم شدن باهم سازگار نیست و اینکه مسلمان، غیر خدا را بنده نیست و در برابر هیچ فرعون سرخم نمی کند و انظلام نمی پذیرد. رمز قرآن این است و حسین (ع) آموزگار این رمز است.چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت راز هر اندر کام ریختخاست آن سر جلوه خیر الامم چون سحاب قبله باران در قدمبر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرآنهاکارید و رفتتا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کردبهر حق در خاک و خون

گردیـده است پس بنای لا اله گردیده استما سوی الله را مسلمان بنده نیست پیش فرعونی سرش افکنده نیست خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کردتیغ لا چون از میان بیرون کشید از رگ ارباب باطل خون کشیدنقش الا الله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشترمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله ها اندوختیم [۹۵] .آن اسوه نیکوی ستم ناپذیری که جلوه حق و تجلی قرآن بود، مرگ را چون گردنبندی در گردن دختران جوان توصیف کرد و خود را مشتاق دیدار از گذشتگان و لقاء الله معرفی کرد:«خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیرلی مصرع انا لاقیه.» [۹۶] .مرگ بر فرزند آدم مسلم است و چون گردن بند در گردن دختران جوان می ماند چقدر مشتاق دیار گذشتگانم هستم، آن چنان که یعقوب را به دیدار یوسف اشتیاق بود. و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد.حسین (ع) نمونه برجسته انسانِ مکتبی است؛ مکتبی که در آن انس به مرگ نشانه ایمان است و اسوه های آن به مرگ و شهادت عشق می ورزیدند و در نظر آنان مرگ گواراتر از نوشیدن آب بر تشنه بود. ابوالائمه، علی (ع)، تربیت شده پیامبر (ص) می فرمود:«والله لا بن أبی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه.» [۹۷] .به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ، از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است.آن قهرمان همه عرصه های انسانی، سخت مشتاق و دوستدار مرگ و شهادت بود:«ان احب ما انا لاق الی الموت.» [۹۸] .محبوبترین

چیزی که دوست دارم ملاقاتش کنم، مرگ است.«فو الله انی لعلی الحق و انی للشهاده لمحب.» [۹۹] .به خدا سوگند که من برحقم و بی گمان عاشق و دوستدار شهادتم.نصربن مزاحم منقری نقل کرده است: هنگامی که امام برای نبرد با قاسطین به سوی شام در حرکت بود، بین راه در مکانی به نام بلیخ که در ساحل فرات بود فرود آمد راهبی از صومعه خود نزد علی (ع) آمد و گفت: پیش ما نوشته ای است که از پدران خود به ارث برده ایم و آنرا اصحاب عیسی بن مریم (ع) نوشته اند. آیا آن را بر شما عرضه بدارم؟ علی (ع) گفت: آری، آن چیست؟ راهب شروع به خواند آن نوشته کرد که در آن سخن از ظهور پیامبر امی و سیره و روش او به میان آمده بود. همچنین مسائل پس از رحلت پیامبر و برخی از ویژگیهای امام علی (ع) در آن یاد شده بود، از جمله این حقیقت:«الدنیا أهون علیه من الرماد فی یوم عصفت (به) الریح، و الموت أهون علیه من شرب الماء علی الظمآء (الظمآن). یخاف الله فی السر و ینصح له فی العلانیه، ولا یخاف فی الله لومه لائم.» [۱۰۰] .دنیا در نظر او بی ارزشتر از خاکستری است که روزی طوفانی، طوفان بر آن بتازد و مرگ در نظرش گواراتر از آبی است که تشنه کامان نوشند. در نهان از خدا می ترسد و در عیان برای خدا نصیحت می کند. او در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده ای بیم ندارد.منطق قرآن کریم و سیره نبوی به چنین تلقی؟ نگرشی به دنیا، زیستن، مبارزه کردن و رفتن می خواند آن که به

چنین مرتبه ای نایل می شود نه ستم می کند و نه ستم می پذیرد؛ از همه عوامل تباه کننده انسان و انسانیت آزاد می شود، چنانکه رسول اکرم (ص) در دعای خویش از کلیه اسباب تباهی و ستمگری و ستم پذیری به خدا پناه برده است:«اللهم انی اعوذ بک من الفقر و القله و الذله و أعوذبک ان اَظْلِم او أُظْلَم.» [۱۰۱] .خدایا از ناداری، کمبود و خواری به تو پناه می برم و به تو پناه می برم از اینکه ستم کنم یا ستم پذیرم.

پاورقی

[۱] الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۸؛ البته یعقوبی در تاریخش (ج ۲، ص ۱۷ می نویسد که سن رسول خدا از بیت سال گذشته بود که در حلف الفضول شرکت کرد.

[۲] محمد بن حبیب البغدادی، المنمق فی أخبار قریش، صححه و علق علیه خورشید احمد فارق، الطبعه الاولی، عالم الکتب، ۱۴۰۵ ق. ص ۱۸۷؛ التنبیه و الاشراف، ص ۱۷۹؛ و نیز ر.ک: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷؛ الوالحسن المسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، دارالاندلس، بیروت، ج ۲، ص ۲۷۰؛ برهان الدین حلبی شافعی، انسان العیون فی سیره الامین المأمون (السیره الحلبیه)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱، ص ۱۳۲؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ۲، صص ۱۵۸ - ۱۶۳.

[۳] ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۷۰ - ۲۷۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ التنبیه و الاشراف، ص ۱۷۹؛ المنمق، صص ۱۸۶ - ۱۸۹؛ البدایه و النهایه، ج ۲، صص ۳۵۵ - ۳۵۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲،ص ۴۱؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۲؛ سیره ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۳۰؛ عیون الاثر، ج

۱، ص ۶۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۲۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۰؛ الوفاء باحوال المصطفی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ۲، صص ۱۵۸ – ۱۵۹.

[۴] مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۰؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۶۷؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، حققه و علق علیه محمد باقر المحمودی، الطبعه الاولی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۴ ق. ص ۱۱.

[۵] التنبیه الاشراف، ص ۱۷۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۱؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۵۶؛ و نیز ر.ک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۳؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ۲، صص ۱۶۱ و ۱۶۴.

[۶] التنبیه و الاشراف، ص ۱۸۰؛ ابن اسحاق نقل کرده است: «لقد شهدت فی دار عبدالله بن جدعان حلفاً ما احب ان لی به حمر النعم و لوادعی به فی الاسلام لا ـ جبت.» (در خانه عبدالله بن جدعان در پیمانی شرکت کردم که دوست ندارم به جای آن شتران سرخ موی داشته باشم و اگر در اسلام هم به چنان پیمانی دعوت شوم می پذیرم.) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ و نیز: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۹؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۱؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۵۷؛ سیره ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۳۰؛ الوفاء باحوال المصطفی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۵؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ۲، صص ۱۵۹ و ۱۶۱.

[۷] سیره ابن

هشام، ج ۱، صص ۱۴۵ - ۱۴۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، صص ۴۱ - ۴۲؛ سیره ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۳۰؛ البدایه و النهایه، ج ۲، صص ۳۵۷ - ۳۵۸؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۲؛ و نیز ر.ك: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴.

[۸] تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷۹.

[۹] مسند الشهاب، ج ۱، صص ۳۳۶ - ۳۳۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۳۰۵؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۸۹؛ عبدالقادر الجیلانی، الفتح الربانی و الفیض الرحمانی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ ق، صص ۴۶ و ۸۱؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۸۹. [

[۱۰] قرآن، حجر /۴۱.

[۱۱] قرآن، نساء /۹۷ - ۱۰۰.

[۱۲] ر.ك: جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، قم، ۱۴۰۰ ق. ج ۲، صص ۲۲۱ - ۲۲۴.

[۱۳] محمد خاتم پیامبران، ج ۱، ص ۲۴۶.

[۱۴] کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۷.

[۱۵] محمد خاتم پیامبران، ج ۱، ص ۲۵۱.

[۱۶] کلیات اقبال لاهوری، صص ۲۳۵ - ۲۳۶.

[۱۷] قرآن، حج /۳۹-۴۰.

[۱۸] ر.ك: محمد حسین فضل الله، الاسلام و منطق القوه، الطبعه الثانیه، الدار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۰۱ ق. صص ۴۹ - ۵۶.

[۱۹] قرآن، غافر /۳۱.

[۲۰] قرآن، اعراف /۲۸.

[۲۱] قرآن، نحل /۹۰.

[۲۲] قرآن، نساء /۱۳۵.

[۲۳] قرآن، یونس /۴۴.

[۲۴] امام کاظم (ع) به هشام بن حکم فرمود: «ان لله علی الناس حجتین: حجه ظاهره و حجه باطنه؛ فاما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الائمه - علیهم السلام - و اما الباطنه فالعقول.» (خداوند به مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پیمان؛ حجت

آشکار رسول و پیامبران و امامان (ع) هستند و حجت پنهان مردم است). الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

[۲۵] آیات ۳۱ تا ۳۳.

[۲۶] قرآن، احزاب /۶۴-۶۶.

[۲۷]

قرآن، احزاب /۶۷-۶۸.

[۲۸] قرآن، اعراف /۳۸.

[۲۹] قرآن، اعراف /۳۹.

[۳۰] قرآن، بقره /۷۸.

[۳۱] ر.ك: سيد محمود طالقانى، پرتوى از قرآن، چاپ سوم، شركت سهامى انتشار، ج ۱، صص ۲۰۷ – ۲۰۸؛ ده گفتار، صص ۹۱ – ۹۳.

[۳۲] «قال رجل للصادق (ع): فاذا كان هؤلاء القوم من اليهود لايعرفون الكتاب الا بما يسمعون من علمائهم لا سبيل لهم الى غيره، فكيف ذمهم بتقليدهم و القبول من علمائهم، و هل عوام اليهود الاـ كِعوامنا يقلدون علماءهم؟ فقال (ع): بين عوامنا و علمائنا و عوام اليهود و علمائهم، فرق من جهه و تسويه من جهه. اما من حيث استووا: فان الله قد ذم عوامنا بتقليدهم علمائهم كما ذم عوامهم، و اما من حيث افترقوا فلاـ قال: بيِّنْ لى يا بن رسول الله! قال (ع): ان عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح، و باكل الحرام و الرشاء و بتغيير الاحكام عن واجبها بالشفاعات و العنايات و المصانعات، و عرفوهم بالتعصب الشديد الذى يفارقون به أديانهم، و انهم اذا تعصبوا ازالوا حقوق من تعصبوا عليه، و اعطوا مالا يستحقه من تعصبوا له من اموال غيرهم، و ظلموهم من اجلهم، و عرفوهم يفارقون المحرمات، و اضطروا بمعارف قلوبهم الى ان من فعل ما يفعلونه فهم فاسق لا يجوز ان يصدق على الله ولا على الوسائط بين الخلق و بين الله، فلذلك ذمهم لما قلدوا من قد عرفوه و من قد علموا انه لا يجوز قبول خبره ولا تصديقه فى حكايته، ولا العمل بما يوديه اليهم عمن لم يشاهدون و وجب عليهم النظر بأنفسهم فى امر رسول الله (ص)، اذ كانت دلائله اوضح من ان تخفى، و أشهر من ان لا

تظهر لهم. و کـذلک عوام امتنا اذا عرفوا من فقهائهم الفسق الظاهر، و العصبیه الشدیـده و التکالب علی حطام الـدنیا و حرامها، و اهلاک من یتعصـبون علیه و ان کان لاصـلاح امره مسـتحقاً، و بالترفرف بالبر و الاحسان علی من تعصبوا له و ان کان للاذلال و الاهانه مسـتحقاً، فمن قلـد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل الیهود الذین ذمهم الله بالتقلید لفسـقه فقهائهم. فَامّا من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لـدینه، مخالفاً علی هواه، مطیعاً لامر مولاه، فللعوام ان یقلدوه، و ذلک لایکون الا بعض فقهاء الشـیعه لاجمیعهم؛ فانه من رکب من القبایح و الفواحش مراکب فسـقه العامه فلا تقبلوا مناعنه شـیئاً، ولا کرامه.» الاحتجاج، ج ۲، صص ۴۵۷ – ۴۵۸؛ وسائل الشـیعه، ج ۱۸، صص ۹۴ – ۹۵؛ بحارالانوار، ج ۲، صص ۸۷ – ۸۸؛ الفیض الکاشـانی، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، المکتبه الاسلامیه، طهران، ۱۳۵۶ ش. ج ۱، صص ۱۰۵ – ۱۰۶.

[۳۳] ماهیت آنچه پس از پیامبر (ص) روی داد بازگشتی به گذشته و رویکردی به جاهلیت بود، چنانکه امیر مؤمنان (ع) درباره آن فرمـود:«حتی اذا قبض الله رسـوله صـلی الله علیه و آله، رجع قـوم علی الاعقـاب...» (تـا آنکه خداونـد پیـامبرش را به سوی خویش فرا خواند، گروهی به قهقرا برگشتند...) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

[۳۴] ر.ک: قرآن، بقره /۱۷۰؛ لقمان /۲۱؛ احزاب /۶۷؛ انعام /۱۱۶.

[۳۵] او از شـرکت کننـدگان در بیعت عقبه ثـانی و از جمله بـدریون بود و در همه معرکه ها همراه پیامبر (ص) حضور داشت. وی کاتب، حافظ و استاد قرائت قرآن بود. در سال وفات او اختلاف زیادی است، اما در مجموع به نظر می آید در دوران

خلافت عمر در گذشته یا به قتل رسیده باشد،ر.ك: الطبقا الکبری، ج ۳، صص ۴۹۸ – ۵۰۲؛ صفه الصفوه، ج ۱، صص ۴۷۴ – ۴۷۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، صص ۱۹۷؛ ۲۰۴؛ اسدالغابه، ج ۱، صص ۴۹ – ۵۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، صص ۱۶ – ۱۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، صص ۱۹۰ – ۱۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۴؛ قرطبی مالك، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، دارالکتاب العربی، بهامش الاصابه، بیروت، ج ۱، صص ۳۰ – ۳۱؛ ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۱، صص ۳۱ – ۳۲؛ مستدرك حاکم، ج ۳، صص ۳۰۴ – ۳۰۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، صص ۲۵۰ – ۲۵۶؛ شمس الدین الذهبی، العبر فی خبر من غبر، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۱، ص ۱۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲، صص ۲۶۲ – ۲۷۲.

[۳۶] ر.ك: محمدباقر بهبودی، سیره علوی، ۱۳۶۸ ش. صص ۳۳ – ۳۴؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۴؛ مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۱۴۰؛ مستدرك حاکم، ج ۲، صص ۲۲۶ – ۲۲۷؛ ج ۳، صص ۳۰۴ – ۳۰۵؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۷۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، صص ۲۰۲ – ۲۰۳.

[۳۷] ر.ك: محمد محمدی الری شهری میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش. ج ۱، صص ۱۸۱ – ۱۸۳، ج ۴، صص ۵۱۲ – ۵۱۳؛ بابهای: «احادیث مجعوله فی وجوب طاعه السلطان» و «احادیث مجعوله لتثبیت امامه ائمه الجور».

[۳۸] ر.ك: صحیح مسلم، تحقیق و تعلیق الدکتور موسی شاهین لاـیش، الدکتور احمد عمر هاشم، الطبعه الاولی، مؤسسه عزالدین، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۴، صص ۱۲۲ – ۱۲۳.

[۳۹]

صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۳۳؛ کنزالعمال، ج ۶، صص ۵۲ و ۶۴.

[۴۰] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۴؛ کنزالعمال، ج ۶، صص ۵۰، ۶۲ و ۶۳.

[۴۱] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۳۵؛

[۴۲] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۶؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۴۹.

[۴۳] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۵۲.

[۴۴] کنزل العمال، ج ۶، ص ۵۴.

[۴۵] همان، ص ۴.

[۴۶] همان.

[۴۷] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

[۴۸] «مسلم بن ابی بکره عن ابیه ابو داود سلیمان بن الاشعث السجستانی، سسن ابی داود، الطبعه الاولی، مطبعه الحلبی، مصر، ۱۳۷۱ ق. ج ۲، ص ۴۱۵؛ امثال این حدیث فراوان است حتی توصیه شده است که اگر کسی داخل خانه شما شد و دست دراز کرد که شما را بکشد، اجازه دهید این کار را بکند و واکنشی نشان ندهید و چون فرزند آدم (هابیل) برخورد کنید! ر.ک: همان، و نیز: کنزالعمال، ج ۱۱، صص ۱۰۸ - ۱۱۳؛ صحیح البخاری، ج ۹، ص ۶۸۱.

[۴۹] الشیعه و الحاکمون، الطبعه الخامسه، دارو مکتبه الهلال، دارالجواد، بیروت. ۱۹۸۱ م. ص ۲۵.

[۵۰] تاریخ المذاهب الاسلامیه، دارالفکر العربی، قاهره ج ۱، صص ۱۱۰ - ۱۱۱؛ و نیز ر.ک: مسائل الامام احمد بن حنبل روایه ابنه عبدالله بن احمد، تحقیق زهیر الشاویش، الطبعه الثالثه، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ ق. ص ۲۵۷.

[۵۱] همان، ص ۱۱۱.

[۵۲] ر.ک: هاشم معروف الحسنی، الانتفاضات الشیعیه عبر التاریخ، دارالکتب الشعبیّه، بیروت، ص ۹۸.

[۵۳] المغنی فی ابواب التوحید و العدل، تحقیق الدکتور عبدالحلیم محمود، الدکتور سلیمان دنیا، مراجعه الدکتور ابراهیم مدکور، باشراف الدکتور طه حسین، الدار المصریه للتألیف و الترجمه، الجزء المتمم العشرین، القسم الاول، ص

.۲۵۹

[۵۴] القاضی أبی یعلی محمد بن الحسین الفراء، الاحکام السلطانیه، ص ۲۳.

[۵۵] به بیان کتاب الهی از زبان فرعونیان: «و قد افلح الیوم من استعلی.» (امروز آن کس که غلبه و برتری یابد او فیروزی یافته است). قرآن، طه /۶۴.

[۵۶] تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۵۱؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵؛ النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، ص ۱۴۲؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷؛ محمد رشید رضا، تفسیر المنار، الطبعه الثانیه، دارالمعرفه، بیروت، ج ۵، ص ۱۸۱؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۷؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۳۱ (لاطاعه لمخلوق فی معصیه الله)؛ تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۱۲.

[۵۷] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۷؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۵۰؛ تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۱؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۹۴.

[۵۸] قرآن، نساء /۵۹.

[۵۹] ر.ک: تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۱.

[۶۰] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴۵، صص ۳۸۹ و ۳۹۱.

[۶۱] التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

[۶۲] ر.ک:میزان الحکمه، ج ۱، صص ۱۸۵ - ۱۸۶: «وجوب الخروج علی ائمه الجور».

[۶۳] «قل اطیعوا الله و اطیعو الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین» (بگو خدا را اطاعت کنید و رسولش را اطاعت کنید، چه اگر از اطاعت آندو سر بتابید فقط تکلیف خود را انجام نداده اید، و به او ضرری نرسانده اید، چه او مکلف به تکلیف خویش است و شما مکلف به تکلیف خویش، اگر اطاعت او کنید هدایت یابید و بر عهده پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ آشکار نیست) قرآن، نور

.۵۴/

[۶۴] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۵۸.

[۶۵] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۶۶] الخصال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ بحارالانوار، ج ۷۵، صص ۳۳۷ - ۳۳۸.

[۶۷] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

[۶۸] کنزالعمال، ج ۱، ص ۲۱۶.

[۶۹] القاضی أبی عبدالله محمد بن سلامه القطاعی، دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشیم من کلام امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب کرم الله وجهه، مطبعه السعاده، مصر، ۱۳۳۲ ق. (افست) صص ۱۱۳ - ۱۱۴؛ نهج السعاده، ج ۲، ص ۶۳۹.

[۷۰] کنزالعمال، ج ۳، ص ۷۸؛ نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۸؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲؛ مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۴۷؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۶۴؛ الفردوس بماثور الخطاب، ج ۱، ص ۳۵۸؛ دلیل الفالحین، ج ۲، صص ۲۸۸ - ۲۸۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۸۷؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۳۰؛ تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۷۲.۱۱۳- کنزالعمال، ج ۶، ص ۶۷.

[۷۱] تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۵۷؛ نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳؛ و نیز ر.ک: البیان و التعریف، ج ۲، ص ۲۱۵.

[۷۲] تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۳۴ - ۲۳۵.

[۷۳] ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۴، صص ۹ - ۱۰.

[۷۴] قرآن، نساء /۷۵.

[۷۵] ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۱، صص ۳۲۲ - ۳۲۴؛ الانتفاضات الشیعیه عبر التاریخ، ص ۱۰۱.

[۷۶] مجالس ابن الشیخ، ص ۴۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲۶.

[۷۷] ر.ک: الانتفاضات الشیعیه عبر التاریخ، ص ۱۰۰.

[۷۸] همان، ص ۳۴.

[۷۹] وسائل الشیعه، ج ۱۱،

ص ۳۹؛ الانتفاضات الشیعیه عبر التاریخ، ص ۳۴.

[۸۰] ر.ک: الکافی، ج ۲، صص ۲۱۷ – ۲۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، صص ۴۵۹ – ۴۹۸؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۳۵؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۳۰.

[۸۱] نهج البلاغه، کلام ۶۱.

[۸۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، صص ۷۸ – ۷۹.

[۸۳] تفسیرالمنار، ج ۱، صص ۴۵۷ – ۴۵۸.

[۸۴] الکافی، ج ۵، صص ۱۰۸–۱۰۹؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۰۰.

[۸۵] تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۰۰.

[۸۶] تحف العقول، صص ۱۶۸ – ۱۶۹.

[۸۷] ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا، رسائل، انتشارات بیدار، قم، صص ۳۳۹–۳۴۰.

[۸۸] قرآن، نساء /۷۸.

[۸۹] قرآن، جمعه /۸.

[۹۰] قرآن، لقمان /۳۴.

[۹۱] قرآن، نساء /۷۷.

[۹۲] «احدی الحسنیین»: «قل یتربصون بنا الا احدی الحسنیین...» (بگو آیا جز یکی از دو نیکوترین را برای ما انتظار می برید؟) قرآن، توبه /۵۲.

[۹۳] سید جمال الدین الافغانی، الشیخ محمد عبده، العروه الوثقی، الطبعه الاولی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۸۹ ق. صص ۱۸۲ – ۱۸۶.

[۹۴] نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

[۹۵] مثنوی معنوی،دفتر سوم، ج ۲، صص ۲۲۳ – ۲۵۰.

[۹۶] شروح سقط الزند لابی زکریا یحیی بن علی التبریزی و ابی محمد عبدالله بن محمد البطلمیوسی و ابی الفضل قاسم بن

حسین الخوارزمی، ج ۱، ص ۴۴۱.

[۹۷] کلیات اشعار اقبال لاهوری، ص ۷۵.

[۹۸] اللهوف، صص ۶۰ - ۶۱.

[۹۹] نهج البلاغه، خطبه ۵. [

[۱۰۰] همان، خطبه ۱۸۰.

[۱۰۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۰۰.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹